

زبان و ادبیات فارسی دوره اول

**قابل استفاده داوطلبان پایه ی دوره اول ورود به مراکز  
استعدادهای درخشان و نمونه دولتی**

**گرد آورنده : مریم حبیبی**



## فهرست:

۴.....	واژه ها در زبان فارسی
۱۴.....	اسمها در زبان فارسی
۱۸.....	فعل ها در زبان فارسی
۲۵.....	جمله
۳۰.....	مصدر
۳۱.....	ضمیر
۳۲.....	صفت ها:
۳۵.....	قید
۳۷.....	مضاف و مضاف الیه
۳۸.....	مسند و مسند الیه
۳۸.....	فاعل و مفعول
۴۰.....	فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری:
۴۳.....	اصطلاحات ادبی:
۴۴.....	قالب های شعری:
۴۷.....	شعر نو ( شعر معاصر ):
۴۸.....	نثر
۵۰.....	صنایع ادبی
۵۵.....	عناصر داستان:
۵۶.....	پیدا کردن کتاب در کتابخانه:
۵۷.....	علامتهای نگارشی در زبان فارسی

## واژه ها در زبان فارسی

### کلمات مترادف:

تعریف کلمه های مترادف یا هم معنی: به کلمه هایی گفته میشود که معنی و مفهوم یکسانی دارند و میتوانند به جای یکدیگر بکار می روند. مانند: پیمودن = رفتن      افسوس = حسرت و ...

### کلمات متضاد:

کلمات متضاد یا مخالف: به کلماتی گفته میشود که از نظر معنی و مفهوم مخالف هم هستند. مانند: تاریک و روشن  
با اضافه نمودن (نا) به ابتدای واژه می توان متضاد ساخت مثل: مرد ≠ نامرد  
با اضافه کردن (با) و (بی) نیز می توان واژه ی متضاد ساخت. مانند: با هنر      بی دانش

### کلمات متشابه:

کلمات متشابه به کلماتی میگویند که از نظر تلفظ یکسان هستند اما از نظر معنی و شکل املائی باهم فرق دارند. مانند:  
خار = تیغ گل یا خاشاک      : خوار: کم ارزش و کوچک

قدر: ارزش غدر: بی وفایی، فریب، خیانت	قدیر: توانا غدير: از اعیاد بزرگ (عید غدیر)
قریب: نزدیک غریب: بیگانه، نا آشنا	متبوع: مورد تبعیت مطبوع: خوشایند
مستور: پوشیده مسطور: نوشته شده	علیم: آگاه الیم: دردناک
نثر: کلام غیر نظم نصر: باری کردن	نغز: خوب، نیکو نقض: شکستن عهد و پیمان
ثمر: میوه، نتیجه سمر: افسانه	قار: قیر غار: شکاف کوه

الم: درد و رنج عَلَم: پرچم	آجل: آینده عاجل: شتاب کننده
امل: امید و آرزو عمل: کار	اساس: پایه و بنیاد اثاث: لوازم خانه
بحر: دریا بهر: برای	امارت: فرمانروایی عمارت: آبادانی، ساختمان
ثواب: پاداش صواب: درست و صحیح	منسوب: گماشتن شده منسوب: نسبت داده شده
حوزه: ناحیه حوضه: حوض	جذر: ریشه‌ی دوم عددی را گرفتن جزر: پایین رفتن آب دریا
حیات: زندگی حیاط: محوطه‌ی باز خانه	تحدید: حدّ و مرز مشخص کردن تهدید: ترساندن
خان: امیر و رئیس خوان: سفره	هول: ترس حول: بیرامون
خویش: خود، فامیل خیش: گاو آهن	خار: تیغ خوار: پست و حقیر
خُرد: کوچک خورد: میل کرد، بلعید	خواست: خواهش کرد، طلبید. خاست: بلند شد
سد: دیواری که جلوی آب می‌سازند. صد: نام عددی است.	زمین: کره‌ی خاکی ضمین: عهده‌دار، ضامن
سیف: شمشیر صیف: تابستان	سبا: نام شهری است در حوالی یمن صبا: باد شرقی
قالب: شکل، ظرفی برای شکل دادن غالب: چیره، مسلط	قاضی: قضاوت کننده، حکم کننده غازی: جنگجو
ارز: پول خارجی (بها) ارض: زمین عرض: پهنا	غذا: خوراک غزا: جنگ قضا: قضاوت کردن، حکم کردن

## کلمات هم نویسه:

کلماتی که نوشتن آنها مشابه هم است ولی تلفظ و معنی آنها فرق دارند مانند مسکن: خانه مسکن: تسکین دهنده  
کرم: حیوان بی مهره کرم: بخشش

## کلمات هم آوا و هم نویسه:

کلمه هایی که هم املا و هم تلفظ آنها برابر است:

گور: قبر ، گور: گور خر ، باز: گشودن ، باز: پرنده شکاری ، مهر: محبت ، مهر: خورشید

## کلمات هم خانواده:

در عربی به کلماتی هم خانواده می گویند که از یک ریشه گرفته شده باشند و حرف های اصلی آنها پشت سرهم بیایند مانند  
«رابط - مربوط - ارتباط - ربط» ، «عجله - عجول - عاجل و تعجیل» ، «تدریس - دروس - مدرّس - درس» ، «عامل -

معمول - عمال - عمل» ، «تعلیم - عالم - معلّم - معلوم» ، «نظر - ناظر - منظور - منتظر - انتظار - منظره - نظارت»

نکته: کلمات هم خانواده در عربی از نظر معنی به هم نزدیک هستند و در بیشتر مواقع سه حرف مشترک دارند.

کلمات هم خانواده در فارسی: ملاک هم خانواده بودن در فارسی بن ماضی و مضارع است. کلمه هایی که بن ماضی و مضارع

یکسانی داشته باشند، با هم هم خانواده هستند. مانند: دانش - دانا - دانشمند - دانا و نکته دان

نکته: بعضی از هم خانواده ها در زبان فارسی بن فعلی ندارند.

مانند: گل زار - گلستان - گل خو - گلدان - گلنوش - و گل رخ هنرور - هنرمند - هنر دوست - هنری و باهنر

**بن فعل:** به جزء ثابت و اصلی فعل که مفهوم انجام کار یا روی دادن حالتی را بیان کند بن فعل گویند. هر فعل دارای دوریشه یا بن است که عبارتند از:

**بن ماضی:** برای پیدا کردن بن ماضی باید تصور کنیم که آن فعل دیروز انجام شده است. سپس شناسه را از آخر آن فعل حذف

می کنیم و به باقی مانده ی کلمه بن ماضی می گویند (به عبارت دیگر مصدر - (ن) پایانی)

می روی \_\_\_\_\_ من دیروز رفتم. (م را حذف می کنیم.) رفت ( بن ماضی )

می زنی \_\_\_\_\_ من دیروز علی را زدم ( م را حذف می کنیم ) زد ( بن ماضی )

**بن مضارع:** برای پیدا کردن بن مضارع آن فعل را به صورت امری یا دستوری مفرد بیان می کنیم سپس حرف ( ب ) را از

ابتدا بر می داریم. به آن چه باقی می ماند بن مضارع می گویند.

می خوانند ← بخوان ( ب را حذف می کنیم ) خوان ( بن مضارع ) می گویند. ← بگو ( ب را حذف می کنیم ) گو ( بن

مضارع )

## کلمات معادل:

به واژه هایی که در زبان فارسی جای گزین کلمات غیر فارسی شده اند؛ واژه های معادل می گویند. آدرس: نشانی  
آرشیو: بایگانی ، آسانسور: بالا بر ، اتوبان: بزرگراه ، اتوماتیک: خودکار ، اتومبیل: خودرو ، اس ام اس: پیامک  
ایمیل: رایانامه ، پاراگراف: بند ، پراتنز: کمانک ، پارلمان: مجلس ، ترمینال پایانه ، پرینتر: چاپگر

## انواع واژه از نظر ساختمان:

**واژه ی ساده:** واژه ای که از یک جز تشکیل شده باشد. مثال: چشم ، سنگ  
**واژه ی غیر ساده:** واژه ای که بیش از یک جز دارد. مثال: خودبینی ، شایستگی

## انواع واژه ی غیر ساده

**مشتق:** که از یک تکواژ آزاد و مستقل و یک یا چند تکواژ وابسته (وند) تشکیل می شود.

مثال: کوشش ، هفته، دانا، عروسک، نمک زار، نمکدان، کوهستان

واژه ی مشتق بر سه گونه است :

۱- وند با پایه ی ساده. مانند همدل، بی کار، کارگر، رنجور

۲- وند با پایه ی مرکب. مانند درستکاری (درستکار + ی) ، ناشادکام، رودخانه ای (مشتق مرکب)

۳- وند با پایه ی مشتق. مانند ناسازگار (نا + سازگار)، همدلی، شکیبایی

به هر حال هر واژه ای که وند داشته باشد؛ مشتق است، پایه ی این واژه ی مشتق می تواند فعل باشد مانند: شنونده ، شنوا ، رها  
وگیره یا صفت مانند: خوبی، راستین، سفیده یا اسم مانند: پایه، دماغه، ماهواره، هوایی، آهنین، پشمینه یا ضمیر مانند:  
خودی، تویی

**مرکب:** که حداقل از دو تکواژ (که هر یک مستقلاً معنا دارند) ساخته شده است.

مثال: گلاب، دل پذیر ، کار خانه، جوان مرد، سخندان

نکته: نشانه های جمع مانند «ها» و «ان» و همچنین دو نشانه ی «تر» و «ترین» که به صفت ها اضافه می شوند، کلمه ی  
«غیر ساده» نمی سازد. بنابراین کلمه هایی از قبیل «گیاهان، درختها، خوش تر، و قشنگ ترین» ساده هستند.

## روش ساخت کلمات مرکب:

۱) اسم+اسم = اسم: لاک پشت ، شاه توت ، دستمزد ، دام پزشک ، کارنامه ، آب گوشت ، کتاب خانه

۲) اسم+بن ماضی = اسم: کارکرد ، رهاورد ، صلاحدید، دستبرد ، دستاورد

۳) اسم+بن مضارع = اسم: آبکش ، خط کش ، خاک انداز ، مدادتراش ، دستبند ، گلگیر

۴) صفت+اسم = اسم: سیاه مشق ، نوروز ، سپیدرود ، چهارپا ، سبزقبا

۵) ضمیر+ بن مضارع = اسم: خودنوین ، خودتراش

۶) صفت+بن مضارع = اسم: زیرگذر ، زودپز ، دور نما

**مشتق - مرکب:** که ویژگی های مشتق و مرکب را با هم دارد.

مثال: دانشجو، آبمیوه گیری، هیچ کاره ، خودشناسی

## روش های ساخت کلمات مشتق - مرکب

۱) اسم+بن مضارع+ان: آینه بندان ، عقدکنان ،

۲) صفت+اسم+وند = دو ماهه

۳) بن مضارع+وند+بن مضارع= دانشجو

۴) بن+و (میانوند)+بن: سوزوگداز ، پرس وجو ، جنب وجوش خرید و فروش

۵) اسم+وند+بن = صفت: خدا شناس زبان نفهم

۶) اسم+وند+اسم = اسم/قید/صفت: دست به دست

## وند ها در زبان فارسی:

وند ها در ساخت کلمات مشتق کاربرد دارند که به توضیح آنها می پردازیم:

"وند" چیست؟ وند تکواژه ای است که معنی مستقل ندارد و در ساخت واژه یا صرف آن به کار می رود.



**انواع وند:** وند از نظر جای آن نسبت به پایه بر سه گونه است: **پیشوند، پسوند، میانوند.**

**پیشوند:** آنست که در آغاز پایه می‌آید: هم‌سفر، نادرست، بی‌هوش. **پسوند:** آنست که در پایان پایه می‌آید: گلزار، دردمند.

**میانوند:** آنست که به درون پایه افزوده می‌گردد: سرتاپا، رنگ‌وارنگ

### **پیشوندهای معروف و کاربردهای مهم آنها:**

**ب:**

۱- ب + اسم = صفت. بخرد: خردمند ۲- ب + اسم: قید. بسرعت: سریع ۳- ب + اسم: اسم مرکب. بدست: وجب ۴- ب + حاصل مصدر: قید. بزودی: سریعا

**با:** بر سر اسم می‌آید و صفت می‌سازد. (با هنر: هنرمند)

**باز:** به معنی دوباره و از نو است و یا معنی کلمه را موکد می‌کند.

باز آمدن (مصدر - فعل) بازگشت (بن ماضی) بازپرس (بن مضارع)

**بو:** در اول اسم می‌آید و صفت می‌سازد: بر کنار ؛ در اول فعل: برداشتن - برداشت (بن ماضی) برانداز (بن مضارع)

**بی:** پیشوند نفی است و بر سر کلمه‌های زیر می‌آید و صفت می‌سازد.

۱- در اول اسم: بی‌ادب ۲- در اول بن فعل: بی‌تاب ۳- در اول ضمیر: بی‌خود ۴- در اول ترکیبات و صفی: بی‌همه‌چیز

**در:** در اول فعل: درآمدن ، در اول بن ماضی: درآمد ، در اول بن مضارع: درگذر

**فر:** این پیشوند در چند کلمه قدیم مانند "فر خجسته" و چند اصطلاح جدید فرآورده و فرآیند دیده می‌شود.

**فرا:**

۱- در اول فعل: فراگرفتن ۲- در اول بن مضارع: فراخور ۳- در اول ضمیر مبهم: فراهم

**فراز:** در اول فعل می‌آید: فراز آوردن

**فرو:** ۱- در اول فعل: فروبردن ۲- در اول بن فعل: فروکش ۳- در اول اسم: فرومایه

**لا:** حرف نفی عربی است و در فارسی پیشوند است: لاعلاج، لاکردار

**ن:** پیشوند نفی است و در موارد زیر به کار می‌رود. ۱- بر سر صفت: نسنجیده ۲- بر سر اسم: نستوه (صفت) ۳- بر سر بن فعل،

اسم یا صفت می‌سازد: نترس ۴- در وسط صفت‌های بیانی مرکب: خدانشناس

**فا:** پیشوند نفی است و در موارد زیر به کار می‌رود.

۱- بر سر اسم: ناکام (صفت) ۲- بر سر صفت: نادرست ۳- در وسط صفت‌های بیانی: حق ناشناس ۴- در اول بن مضارع: ناشناس ۵- در اول بن ماضی: ناشایست ۶- در اول مصدر: نادیدن ۷- در صفت‌هایی که بر خویشاوندی ناتنی دلالت می‌کنند. (ناپدری، نامادری)

**وا:** در موارد زیر به کار می‌رود:

۱- در اول فعل: واخواستن ۲- در اول بن ماضی: واخواست ۳- در اول بن مضارع: وادار ۴- در اول اسم: واپس ۵- در اول صفت مفعولی: وارفته

**ور:** در موارد زیر به کار می‌رود:

۱- در اول فعل: وررفتن ۲- در اول بن ماضی: ورشکست ۳- در اول بن مضارع: ورنده ۴- در اول اسم: وردست ۵- در اول صفت: ورپریده

**هم:** به معنی مصاحبت و همراهی در موارد زیر می‌آید.

۱- در اول اسم: همکار ۲- در اول بن ماضی: هم‌نشست ۳- در اول بن مضارع: هم‌نشین ۴- در اول صفت‌های اشاره: همین ۵- در اول ضمیر مبهم: همدیگر ۶- در اول پسوند: همسان ۷- در اول حرف اضافه: همچون

**پسوندهای معروف و کاربردهای مهم آن‌ها:**

**ا:** در موارد ذیل به کار می‌رود.

۱- برای مبالغه و تاکید و کثرت و تعجب: خوشا، خرما ۲- با صفت، اسم می‌سازد: پهنا ۳- در آخر بن مضارع، صفت فاعلی می‌سازد: دانا ۴- در آخر بن مضارع صفت لیاقت یا مفعولی می‌سازد: خوانا (توصیف)، رها(مفعولی) ۵- در آخر فعل دعا: بادا

**ار:** در سه مورد به کار می‌رود:

۱- با بن ماضی، اسم مصدر می‌سازد: دیدار ۲- با بن ماضی و مضارع، صفت فاعلی: خواستار ۳- با بن ماضی، صفت مفعولی: گرفتار، مردار

**آسا:** پیشوند تشبیه است و صفت و قید می‌سازد: غول‌آسا

**اک:** با بن مضارع اسم می‌سازد: خوراک

**آگین:** پسوند مبالغه، با اسم، صفت می‌سازد: عطر آگین

**ان:** در موارد ذیل به کار می‌رود:

- ۱- با بن مضارع، صفت فاعلی می‌سازد: روان ۲- برای نسبت پدری یا نیایی: قبادان ۳- برای ساختن قید زمان: بامدادان ۴-  
برای نسبت به مکان و قبیله: توران، چناران ۵- برای ساختن اسم مصدر: آشتی‌کنان

**اندر:** پسوندی است به معنی « نا » بر خویشاوندی ناتنی دلالت می‌کند. (مادر اندر: نامادری)

**انه:** در موارد ذیل به کار می‌رود.

- ۱- برای تشبیه و نسبت و لیاقت: ویرانه، جسورانه ۲- اسم می‌سازد: عصرانه ۳- صفت و قید می‌سازد: ماهانه

**انی:** مأخوذ از زبان عربی است و برای نسبت به کار می‌رود: روحانی

**بار:** به معنی کنار و ساحل: رودبار، جویبار

**بان:** در مفهوم محافظت و فاعلیت: باغبان، دربان

**چه:** پسوند تصغیر، اسم مصغر می‌سازد: باغچه

**چی:** مأخوذ از ترکی برای نسبت: توپچی

**دان:** پسوند جا و مکان است و ظرفیت را می‌رساند: آتشدان

**دیس:** به معنی شباهت و همانندی: تندیس (شبیه تن، مجسمه)

**زار:** پسوند مکان: لاله‌زار

**سار:** در موارد زیر به کار می‌رود:

- ۱- برای شباهت: دیوسار ۲- برای کثرت در مکان: کوهسار ۳- در مفهوم جانب و ناحیه: رخسار ۴- برای نسبت و انصاف:  
شرمسار ۵- در معنی سر: گاوسار

**سان:** برای مشابهت: همسان

**ستان:** پسوند مکان: بوستان

در دو کلمه تابستان و زمستان دلالت بر زمان می‌کند.

**سیر:** پسوند مکان است: گرمسیر

**ش:** در آخر بن مضارع، اسم مصدر می‌سازد: خورش، روش

معادل قدیم آن شت و شن بوده است: کنشت، کنشن

**گ:** در موارد زیر به کار می‌رود:

- ۱- برای تصغیر: شاخک ۲- برای تقلیل و تدریج در قید: نرم نرمک ۳- برای تقلیل در صفت: دلخوش کنک ۴- برای تحقیق

و توهین: شاعرک ۵- برای تحبیب و ترحم: طفلك ۶- برای تشبیه: عروسک ۷- برای نسبت: سنگک ۸- برای ساختن اسم  
آلت: غلتک ۹- برای ساختن اسم از صفت: زردک

**گده:** پسوند مکان: میکه

**که:** برای تحقیر: مردکه

**گی:** پسوندی است در تداول عامه صفت و قید می‌سازد: یواشکی  
گار:

۱- در آخر بن فعل، پسوند فاعلی: آفریدگار ۲- در آخر اسم پسوند نسبت: یادگار ۳- در آخر بن ماضی پسوند لیاقت: ماندگار

**گان:** در آخر اسم یا صفت شمارشی، نسبت را می‌رساند: مهرگان، دهگان

**گانه:** در آخر صفت، پسوند نسبت است: جداگانه، دوگانه

**گانی:** پسوند نسبت: خدایگانی

**گاه:** پسوند مکان و زمان: دانشگاه، صبحگاه

**گر:**

۱- پسوند فاعلی و مبالغه: دادگر، ستمگر ۲- پسوند شغلی: رفتگر

**گین:** پسوند مبالغه و صفت می‌سازد: خمشگین

**لاخ:** پسوند مکان و کثرت: سنگلاخ

**م:** پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی: دوم، چندم

**مان:**

۱- پسوند نسبت در آخر صفت: شادمان ۲- پسوند نسبت در آخر اسم: دودمان ۳- پسوند سازنده اسم از بن مضارع: زایمان

۴- پسوند سازنده اسم ذات از بن ماضی: ساختمان

**مند:** پسوند صفت و دارندگی و مبالغه: دانشمند

**مین:** پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی: دومین، کدامین

**نا:** از صفت، اسم می‌سازد: تنگنا

**ناک:** پسوند اتصاف و دارندگی: خشمناک

**نده:** با بن مضارع، صفت فاعلی می‌سازد: دونده. در غیر بن هم می‌آید: شرمنده

و: پسوند اتصاف و تحقیر: ریشو، یارو

وار: در معانی ذیل به کار می‌رود:

۱- دارندگی: امیدوار ۲- شایستگی: شاهوار ۳- همانندی: بهشت وار ۴- برای نسبت و اتصاف: گوشوار

واره: برای شباهت و نسبت: گوشواره، سنگواره

ور: برای اتصاف و مبالغه: دانشور، بارور.

وش: پسوند تشبیه: حوروش

وند: برای دارندگی و اتصاف: فولادوند

ه: های بیان حرکت در موارد ذیل به کار می‌رود:

۱- با بن مضارع، اسم مصدر (ناله) یا اسم آلت (تابه) می‌سازد. ۲- با بن ماضی، صفت مفعولی می‌سازد: گفته ۳- برای ساختن صفت و قید در کلمه‌های مرکب: یکشبه، هیچ کاره ۴- برای تشبیه به اسم می‌پیوندد: گوشه ۵- برای تحقیر و تصغیر: مرده، دختره ۶- برای مبالغه: خودکامه ۷- با صفت بیانی و شمارشی، اسم می‌سازد: زرد ه، دهه ۸- تغییری در معنی ایجاد نمی‌کند: رخساره ۹- برای ساختن اسم منسوب: روزه

ی: اقسام بسیاری دارد:

۱- معروفترین آن‌ها نشانه نسبت است: تهرانی، محمودی ۲- نشانه حاصل مصدر: خوبی ۳- نشانه نکره: بقالی ۴- نشانه

وحدت: کیلویی

۵- نشانه لیاقت: گفتنی ۶- نشانه قید زمان: عمری ۷- نشانه تحبیب و تفخیم: نورچشمی ۸- یای وصفی که به کمک که و جمله پس از آن، اسم را معرفه می‌کند. (کتابی که خریدم از جمال زاده بود)

یت: مأخوذ از عربی و اسم مصدر می‌سازد: انسانیت

ین:

۱- صفت نسبی می‌سازد: سیمین ۲- صفت ساز: دروغین، دیرین ۳- صفت برترین می‌سازد: مهین

ینه: صفت نسبی می‌سازد: سیمینه

یه: مأخوذ از عربی:

۱- در اسم خاص مکان: امیریه ۲- در اسم سازمان‌ها: نظمی ۳- در اسم فرقه‌ها: امامیه ۴- در اسم اوراق خاص: ابلاغیه ۵- در

اسم انواع ادبی: هجوبه ۶- برای ساخت صفت نسبی: اصلیه

**میانوند: علاوه بر پسوند و پیشوند، الفاظی در میان کلمه‌های مرکب می آیند که به آن‌ها میانوند می‌گویند:**

**ا: سراسر به: سر به سر تا: سرتاسر در: پی در پی**

### **اسمها در زبان فارسی:**

اسم کلمه‌ای است که می‌تواند مستقیماً نهاد جمله باشد و برای نامیدن شخص، حیوان، شی یا مفهومی به کار می‌رود.

### **اسم‌های مفرد، جمع و اسم جمع**

**مفرد:** اسمی که بر یک شخص، چیز یا یک مفهوم دلالت کند، مفرد است. اسم‌های مفرد در زبان فارسی نشانه‌ای ندارند.

**جمع:** اسم‌هایی که بر بیش از یک فرد، کالا یا مفهوم اشاره کنند، جمع هستند. در صورتی که به اسم‌های مفرد، یکی از

نشانه‌های «ها» یا «ان» اضافه شود، جمع می‌شود. به کار بردن یکی از نشانه‌های «ها» و «ان» برای جمع بستن به سهولت

تلفظ و شیوایی و آهنگ سخن بستگی دارد، البته قواعدی نیز در این باره موجود است:

برای اسم‌های معنی از نشانه «ها» استفاده می‌شود، که کلمه «گناه» در این بین استثنا است.

غالباً، اسم جمادات را با نشانه «ها» جمع می‌بندند.

اسم انسان‌ها و جانوران با «ان» جمع بسته می‌شود، که «خانم‌ها» به عنوان استثنا است.

اسم رستنی‌ها با هر دو نشانه جمع بسته می‌شود (درختان، درخت‌ها)

در زبان محاوره، علامت‌های جمع به «ا» تبدیل می‌شوند. مانند مردا، پسرا، کتابا

(علامت‌های جمع: «ها» و «ان» می‌باشند).

### **اسم‌های جمع مکسر عربی:**

«ات» برای اسم‌های مؤنث عربی. البته بعضی از اسم‌های فارسی نیز به صورت مرسوم با این علامت جمع بسته می‌شود که

استفاده از آن را مذموم می‌دانند (مانند گرایشات، فرمایشات، سفارشات). همچنین از آنجا که این نشانه برای کلمات عربی بیش

از سه حرف استفاده می‌شود، استفاده از اسم‌هایی مانند «اثرات»، «خطرات» و «نظرات» سفارش نمی‌شود.

-«ون» و «ین» برای اسم‌های مذکر عربی که به عقیده بعضی از دستورنویسان بهتر است که به جای استفاده از آن از

نشانه‌های جمع فارسی استفاده کرد.

«جات» که برای برخی از اسم‌هایی که به «الف»، «یا»، «واو» و «های» بیان حرکت ختم می‌شوند، استفاده می‌شود، مانند

«سبزیجات»، «مرباجات» «ادویه جات»، که در اکثر موارد علاوه بر معنای جمع به معانی جنس و نوع نیز هست. بعضی از

اسم‌های عربی هم بدون نشانه ی خاصی جمع بسته می‌شوند مانند: کتب

## اسم جمع:

بعضی از اسم‌ها هستند که مفرد نیستند و علامت جمع ندارند، اما بر بیش از یک نفر یا چیز دلالت می‌کنند، مانند «مردم»، «دسته» و «لشکر». به این گونه اسم‌ها، اسم جمع می‌گویند. اسم‌های جمع را نیز می‌توان جمع بست و این تفاوت آنها با جمع‌های مکسر عربی است.

نکته: در کلماتی که به های غیرملفوظ ختم می‌شوند، در جمع (های) آنها به گان تبدیل می‌شود: بنده = بندگان  
کلماتی که مختوم به "الف" یا "واو" باشند، در جمع با نشانه ی ان عموماً پیش از نشانه جمع یک «ی» افزوده می‌شود: دانا = دانایان، جنگجو = جنگجویان. البته در برخی کلمات مختوم به "واو" این کار صورت نمی‌گیرد: هندوان، بازوان، ابروان  
در کلماتی که به (ه) ختم می‌شوند، هنگام جمع بستن با (ان) جمع باید (ه) را حذف کرده و به جای آن (گ) بگذاریم مثل: گذشته = گذشتگان

اگر از کلمه ای (ان) آخر آن را برداریم باید مفرد کلمه باقی بماند در غیر این صورت (ان) علامت جمع نبوده است.

## اسم ذات و اسم معنی:

اسم ذات: اسم‌هایی را که به صورت مستقل در خارج از ذهن وجود دارند و محسوس و قابل دیدن هستند، اسم ذات می‌گویند. مانند «گل»، «مرد»

اسم معنی: اسم‌هایی را که به صورت مستقل در خارج از ذهن وجود ندارند و وابسته به حضور دیگری هستند، اسم معنی می‌گویند. مانند «زیبایی»، «دلآوری»

## اسم عام و اسم خاص:

اسم عام: اسمی است که بر همه افراد و اشیاء و مفاهیم دلالت کند و بین همه آنها مشترک باشد. مانند: «کتاب»، «مرد»  
اسم خاص: اسمی است که تنها به یک فرد یا شیء اشاره دارد و همه را شامل نمی‌شود. مانند: «فرزام»، «بیستون»، «ایران»  
اسم‌های خاص را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد:  
اسم مخصوص انسان‌ها: مانند «سهراب»، «مهتاب»  
اسم مخصوص حیوان‌ها: مانند «رخش»، «شبدیز»  
اسم مخصوص اماکن مختلف جغرافیایی مانند «آسیا»، «ایران»، «اهواز»  
اسم مخصوص اشیائی که بیشتر از یکی نیستند: مانند «انجیل»، «تخت طاووس»، «کوه نور»

اسم خاص را جمع نمی‌بندند، مگر در مواردی که مقصود از آن مثال یا مانند و نوع باشد: ایران در کنار فردوسی‌ها و سعدی‌ها و حافظ‌ها پرورده است. که مقصود همان فردوسی و سعدی و حافظ است و در حکم اسم عام می‌باشد و با "ها" جمع بسته می‌شود. این نوع جمع بستن در ادبیات فارسی نیز به چشم می‌خورد: یوسفان از رشک زشتان مخفی اند کز عدو خوبان به آتش می‌زنند.

### اسم جامد و اسم مشتق:

**اسم مشتق:** اسم‌هایی را که با بن مضارع و بن ماضی ساخته می‌شوند، اسم مشتق می‌گویند. مانند: بن مضارع + ش: دانش بن ماضی + - از: رفتار

**اسم جامد:** اسم‌هایی را که در ساختمان آنها از بن مضارع یا بن ماضی استفاده نشده است، اسم جامد می‌گویند. مانند: کتاب، مرغ، قلم در فارسی اسم‌های مشتق عربی را جامد به حساب می‌آورند.

### اسمهای معرفه و نکره:

**اسم معرفه:** اسمی را که برای شنوده یا خواننده آشنا باشد معرفه می‌گویند. مثلاً در جمله «مداد را به علی دادم»، «مداد» و «علی» معرفه هستند، چون خواننده «علی» را می‌شناسد و می‌داند که از کدام «مداد» صحبت می‌شود.

### انواع اسم معرفه:

\* همه اسم‌های خاص مانند: «ایران»، «تهران» \* موصوف صفت‌های اشاره (مانند این کتاب، همان خانه)  
\* اسم جنس مانند: «مار، حیوانی خزنده است» \* اسمی که به اسم معرفه‌ای مضاف شده باشد مانند: اسب رستم، خانه مرتضی

**اسم نکره:** در صورتی که اسمی برای خواننده یا شنونده آشنا نباشد، به آن نکره می‌گویند.

### علامت‌های اسم نکره:

\* «ی» در آخر اسم (مانند، مردی را دیدم) \* یک در اول اسم (یک خودکار به من بده)

\* اسم‌هایی که با صفات مبهم همراه می‌شوند (همه حرف‌ها را شنیده‌ام)

### متمم‌ها:

متمم چیست؟ اسم یا گروه اسمی که بعد از حرف اضافه بیاید متمم نام دارد.

متمم یعنی تمام کننده ی معنای فعل.

بعضی از حروف اضافه از این قرار است: از- به- با- برای- در- مثل- به جز- به غیر از- بی- بر- بدون...

مثال: ۱- زندگی بدون تلاش، مرگ زود هنگام است (بدون: حرف اضافه ، تلاش: متمم)



۲- اطمینان به کسی پیش از آزمایش از نشانه های کم خردی است.

(به: حرف اضافه، کسی: متمم از: حرف اضافه، آزمایش: متمم ، از: حرف اضافه ، نشانه های کم خردی: گروه متممی)

نکته ۱:

در جمله ی شماره ی ۲ (نشانه ها) را می توان متمم گرفت ولی اگر با وابسته هایش در نظر بگیریم گروه متممی است.

نکته ۲:

دقت کنید که حروف دیگری هم وجود دارد که ارتباط دهنده ی بین واژه ها و یا جملات و عباراتند که به آن حروف ربطی می گویند. حروف ربطی را به خاطر بسپارید و با حروف اضافه اشتباه نکنید. بعضی از حروف ربط عبارتند از:

اگر-که- تا - زیرا- و- یا- ولی - اما...

مثال: ۱- فرق دزد و مالدار آن است که دزد مال اغنیا را می دزدد و مالدار از آن فقرا را.

(و- که) حروف ربط و پیوند است و متمم نمی سازد. در این جمله: آن فقرا: گروه متممی است. از: حرف اضافه

۲- در دنیا لذتی که با مطالعه برابری کند وجود ندارد.

در: حرف اضافه ، دنیا متمم با: حرف اضافه ، مطالعه: متمم. (که) حرف ربط است نه اضافه.

نکته ۳:

حرف چون در صورتی که معنای مثل و مانند بدهد، حرف اضافه و کلمه ی بعد از آن متمم است و در صورتی که معنای زیرا. وقتی که داشته باشد ، حرف ربط است.

مثال ۱: چون در معنای مثل و مانند زندگی بدون عشق، چون زیستن در تاریکی است .

مثال ۲: چون در معنای زیرا عاشق خدا باش چون زندگی بدون عشق معنا ندارد.

## فعل ها در زبان فارسی

**تعریف فعل:** کلمه ای است که بر انجام گرفتن یا انجام دادن کار، داشتن و پذیرفتن حالت، ایجاد ارتباط، صادر کردن فرمان، واداشتن یا بازداشتن از کاری، دعا و نفرین و ... در یکی از زمان های گذشته، حال یا آینده دلالت می کند .

**شخص فعل:** هر فعل دارای سه شخص است . اول شخص ، دوم شخص ، سوم شخص  
هریک از این شخص ها یا «مفرد» و یا «جمع» اند، بنا بر این روی هم رفته فعل را می توان در شش حالت صرف کرد.

اول شخص مفرد	اول شخص جمع
دوم شخص مفرد	دوم شخص جمع
سوم شخص مفرد	سوم شخص جمع

**صرف فعل:** وقتی این شش ساخت را از یک فعل به ترتیب بیاوریم، می گوئیم فعل را صرف کرده ایم. برای مثال رفتن را در شش حالت صرف می کنیم:

رفتیم	رفتند
رفتی	رفتید
رفت	رفتند

برای یاد گرفتن صرف فعل می توان از شش ضمیر (من، تو، او - ما، شما، آنها) کمک بگیرید:

(من رفتم ، تو رفتی ، او رفت      ما رفتیم ، شما رفتید ، آنها رفتند)

**شناسه:** بخشی متغیر فعل را که هنگام صرف فعل تغییر می کند شناسه می گویند.

شناسه نشان دهنده ی شخص ، مفرد و جمع بودن فعل است.

شناسه های فعل ماضی :

مفرد	جمع
اول شخص - م	یم
دوم شخص - ی	ید
سوم شخص -	- ند

شناسه های فعل مضارع:

مفرد	جمع
اول شخص - م	یم
دوم شخص - ی	ید
سوم شخص - د	- ند

**نکته:** همانگونه که در دو جدول بالا می بینید تنها تفاوت میان شناسه های فعل ماضی و مضارع ، در شناسه ی سوم شخص مفرد است . در فعلهای ماضی فعل سوم شخص مفرد شناسه ندارد.

**فعل های خاص :** به فعل هایی که بر انجام دادن کار، داشتن و پذیرفتن حالت، صادر کردن فرمان یا بازداشتن از کاری دلالت می کنند، افعال خاص می گویند چون هر کدام کار یا حالت مخصوصی را نشان می دهند: برداشت/ ترسید/ بگیر/ نخور .

**افعال اسنادی یا ربطی :** است، بود، شد، گشت و گردید در معنای « شد » فعل هایی هستند که نه انجام گرفتن کاری را نشان می دهند نه داشتن حالتی را بلکه مُسند را به نهاد جمله ربط می دهند و هستی شان برای ایجاد ارتباط است. مانند راست کرداری، سرمایه ی انسان است.

هوا سرد شد . فعل « شد » میان مفهوم « سردی » و « هوا » رابطه برقرار کرده است.

احمد مؤدب گردید ( شد ) فعل « گردید » مؤدب را به احمد نسبت می دهد.

\*هرگاه فعل های تولید شده از مصدر « گشتن یا گردیدن » به معنای دور زدن، تغییر کردن، جست و جو کردن، گردش، سیر کردن، چرخیدن، مراجعت کردن، جنگ کردن، مبارزه کردن، انتقال یافتن، رسیدن، زایل شدن، غروب کردن، تغییر یافتن، تحوّل یافتن، حرکت کردن، راه پیمودن، متوجه بودن، روی آوردن، مقابله کردن و ... باشد، فعل اسنادی نیستند بلکه بر انجام گرفتن کاری یا داشتن حالتی دلالت می کنند فعل خاص مانند: سعدی بیشتر کشورها را گشت = ( سیر کرد ) علی برای یافتن پاسخ، تمام منابع را گردید ( جست و جو کرد).

\* هرگاه « فعل های اسنادی » همراه با « مسند » شان یک « فعل مرکب » حساب شود، دیگر فعل اسنادی نیستند و ایجاد ارتباط نمی کنند بلکه داشتن یا پذیرفتن حالتی را نشان می دهند فعل خاص مانند: شهریار با

دیدن دوستش شاد شد « .شاد و شد که با هم یک « فعل مرکب » را تشکیل داده و بر حالت « شاد شدن » دلالت می کند فعل خاص یا غیر اسنادی است.

**بن فعل:** به جزء ثابت و تغییر ناپذیر فعل که پیام اصلی را می رساند بن فعل می گویند.

**بن ماضی:** برای پیدا کردن بن ماضی باید تصور کنیم که آن فعل دیروز انجام شده است. سپس شناسه را از آخر آن فعل حذف می کنیم به باقی مانده ی کلمه " بن ماضی " می گویند. (یا مصدر - - ن پایانی)

می روی \_\_\_\_\_ من دیروز رفتم. (م را حذف می کنیم. \_\_\_\_\_ رفت ( بن ماضی )

**بن مضارع:** برای پیدا کردن بن مضارع آن فعل را به صورت امری یا دستوری بیان می کنیم سپس حرف ( ب ) را از ابتدا بر می داریم. به آن چه باقی می ماند " بن مضارع " می گویند.

می خوانند \_\_\_\_\_ بخوان ( ب را حذف می کنیم ) خوان ( بن مضارع )

**فعلها از نظر زمان به سه دسته گذشته(ماضی) ، حال ( مضارع ) و آینده(مستقبل) تقسیم می شوند.**

**زمان گذشته ( ماضی ):** فعل هایی هستند که در زمان گذشته رخ داده اند.

**ماضی ساده:** فعلی است که بر انجام گرفتن کاری، داشتن یا پذیرفتن حالت و ایجاد ارتباطی در گذشته بدون هیچ گونه قید و شرطی مخصوص دلالت می کند که کاملاً پایان یافته است.

مثال: گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود

برای ساختن فعل ماضی ساده از بن ماضی + شناسه ها (م - ی - د - یم - ید - ند) استفاده می کنیم:

شش ساخت ماضی ساده ( مطلق ) از مصدر « خواندن » خواندم - خواندی - خواند - خواندیم - خواندید - خواندند

**ماضی استمراری:** فعلی است که در زمان گذشته پیوسته انجام گرفته بارها تکرار شده و مدتی از زمان ادامه داشته و اکنون پایان یافته است .

آن که داریم هوس سوختن ما می کرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد! (یا می + ماضی ساده)

طرز ساخت ( ساختمان ): می + بن ماضی + پنج شناسه ( ماضی ساده ) = ماضی استمراری مانند: شش ساخت ماضی

استمراری از مصدر « خواندن » می خواندم / می خواندی / می خواند / می خواندیم / می خواندید / می خواندند

در ماضی استمراری سوم شخص مفرد شناسه وجود ندارد لذا آن را به صورت Ø تهی نشان می دهیم.

**ماضی نقلی:** فعلی است که در زمان گذشته روی داده و نتیجه ی آن هنوز باقی و پابرجاست. که ماضی نزدیک هم می گویند.

طرز ساخت ( ساختمان ) : بن ماضی فعل اصلی + ه + استم -استی - است استیم -استید -استند(ام -ای - Ø ایم -اید - اند) = خورده ام

شش حالت مصدر خوردن: خورده ام خورده ای خورده Ø خورده ایم خورده اید خورده اند  
\* فعل ماضی + ه = صفت مفعولی پس صفت مفعولی + ام ای است ایم اید اند = ماضی نقلی آمده ام  
ماضی بعید: این نوع ماضی را برای بیان کاری در گذشته که قبل از کار دیگری رخ داده استفاده می کنند.  
طرز ساخت : صفت مفعولی + بودم.بودی.بود.بودیم.بودید.بودند : رفته بودم / رفته بودی / رفته بود / .....  
\* در ماضی بعید سوم شخص مفرد ، شناسه وجود ندارد لذا آن را به صورت Ø نشان می دهیم.

ماضی التزامی: برای انجام عملی در گذشته همراه با شک و تردید و احتمال و یا آرزو از ماضی التزامی استفاده می کنند.  
طرز ساخت : صفت مفعولی(بن ماضی + ه) + باشم.باشی.باشد.باشیم.باشید.باشند : رفته باشم / رفته باشی / رفته باشد / .....  
در ماضی التزامی سوم شخص مفرد شناسه وجود دارد رفته باشد (د) شناسه است

ماضی مستمر ( ملموس ): به فعلی گفته می شود که بر انجام کاری که بلافاصله قبل از عمل دیگر روی داده دلالت می کند.  
طرز ساخت: داشت + شناسه + ماضی استمرای فعل اصلی : داشتم می رفتم / داشتی می رفتی / داشت می رفت / .....  
نکته : گاهی بین دو جزء کمکی و اصلی ماضی مستمر فاصله ایجاد می شود که نباید ما را به اشتباه بیندازد :  
داشتم کم کم به او دل می بستم ( داشتم دل می بستم = ماضی مستمر)

### انواع فعل های مضارع:

۱- مضارع ساده: ( روم - روی - رود - رویم - روید - روند)

۲- مضارع اخباری: از انجام گرفتن کاری در زمان حال یا آینده خبر می دهد.  
روش ساخت مضارع اخباری: می + بن مضارع فعل اصلی + شناسه مثال:

مفرد	جمع
اول شخص: می دَوم	اول شخص: می دویم
دوم شخص: می دوی	دوم شخص: می دوید
سوم شخص: می دود	سوم شخص: می دوئد

۳- مضارع التزامی: بر انجام کاری در زمان حال یا آینده، همراه با شک و تردید و امید و آرزو دلالت می کند.  
روش ساخت مضارع التزامی: بـ + بن مضارع فعل اصلی + شناسه مثال:

مفرد

جمع

اول شخص: بدویم

اول شخص: بدوم

دوم شخص: بدوید

دوم شخص: بدوی

سوم شخص: بدوند

سوم شخص: بدود

۴- مضارع مستمر ( ملاموس ): فعلی است که برای بیان کاری در زمان ادای سخن جریان دارد و نیز برای آینده ی نزدیک طرز ساخت : دار + شناسه ( دارم / داری / دارد / .... ) + مضارع اخباری مثال دارم می روم / داری می روی / دارد می رود / ..... نکته : گاهی هم بین جزء کمکی و اصلی مضارع مستمر فاصله ایجاد می شود: دارم کم کم به موفقیتشان امیدوار می شوم ( دارم می شوم = مضارع مستمر)

### فعل آینده (مستقبل):

فعل آینده بر حالت و انجام عملی که در زمان آینده اتفاق می افتد دلالت میکند. زمان آینده از دو قسمت تشکیل میشود. طرز ساخت : خواه + شناسه + بن ماضی = (خواهم نوشت - خواهی نوشت - خواهد نوشت - خواهیم نوشت - خواهید نوشت - خواهند نوشت)

فعل امر: فعلی که با آن فرمان می دهیم یا از کسی می خواهیم کاری انجام دهد. مثال : برو - بخوان - بنویس . فعل امر فقط دو ساخت دارد

فعل امری مفرد: ب + بن مضارع مانند: برو ، بخوان

فعل امر جمع: ب = بن مضارع + ید بخورید ، بروید ، بخوانید

نکته : در آخر جملات امری نقطه می گذاریم در برخی موارد، فعل امر را بدون "ب" می گویند: رد شو ؛ نگاه کن

در گذشته گاهی به جای "ب" از "می" استفاده می کردند مانند: می باش ، لطفی می کن

فعل نهی : اگر به ابتدای بن مضارع (ن) اضافه کنیم فعل نهی ساخته می شود: نرو ، نخوان ، نکن نهی جمع = نخورید ، نروید

در فارسی قدیم برای ساخت فعل نهی به جای (ن) از (م) استفاده می کردند: مخور ، مر ، مکن .

دقت کنید فعل های نهی را با نفی اشتباه نگیرید. ما هر فعل مثبت را می توانیم با آوردن «ن» منفی کنیم.

مانند: رفتم ← نرفتم

صفت مفعولی	فعل امر	بن مضارع	بن ماضی	مصدر
دیده	ببین	بین	دید	دیدن

ماضی ابعد	ماضی مستمر	ماضی التزامی	ماضی بعید	ماضی نقلی مستمر	ماضی نقلی	ماضی استمراری	ماضی ساده
دیده بوده ام	داشتم می دیدم	دیده باشم	دیده بودم	می دیده ام	دیده ام	می دیدم	دیدم
دیده بوده ای	داشتی می دیدی	دیده باشی	دیده بودی	می دیده ای	دیده ای	می دیدی	دیدي
دیده بوده است	داشت می دید	دیده باشد	دیده بود	می دیده است	دیده است	می دید	دید
دیده بوده ایم	داشتیم می دیدیم	دیده باشیم	دیده بودیم	می دیده ایم	دیده ایم	می دیدیم	دیدیم
دیده بوده اید	داشتید می دیدید	دیده باشید	دیده بودید	می دیده اید	دیده اید	می دیدید	دیدید
دیده بوده اند	داشتند می دیدند	دیده باشند	دیده بودند	می دیده اند	دیده اند	می دیدند	دیدند

شخص	فعل مستقبل	مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مضارع ساده
اول شخص مفرد	خواهم دید	دارم می روم	بروم	می روم	روم
دوم شخص مفرد	خواهی دید	داری می روی	بروی	می روی	روی
سوم شخص مفرد	خواهد دید	دارد می رود	برود	می رود	رود
اول شخص جمع	خواهیم دید	داریم می رویم	برویم	می رویم	رویم
دوم شخص جمع	خواهید دید	دارید می روید	بروید	می روید	روید
سوم شخص جمع	خواهند دید	دارند می روند	بروند	می روند	روند

## اقسام فعل از نظر ساختمان:

۱ - فعل ساده : فعلی است که بن مضارع آن یک جزء معنی دار (تکواژ آزاد) باشد.

۲ - فعل مرکب : فعلی است که مصدر آن مرکب باشد : آغاز کرد ، صدمه دیدند(سیروس غصه خورد . خوردن معنی واقعی خود را ندارد)

۳ - فعل پیشوندی : فعلی است که مصدر آن پیشوندی باشد : برآورد ، برگشت ( اگر کلمات فرا - فرو - باز - در - بر و... به فعل ساده اضافه شود فعل پیشوندی می سازد)

۴ - فعل مرکب پیشوندی : فعلی است که مصدر آن مرکب پیشوندی باشد : سردرآوردن یا (فعل های کنایی) مانند: دم در کشید (=ساکت شد)، سر در آورد (=فهمید)، تن در داد (=تسلیم شد)، سر باز زد (=خودداری کرد) و غیره.

## اقسام فعل از نظر گذر:

### فعل لازم و متعدی و دو وجهی:

فعل لازم (ناگذر): فعلی که نهاد معنی آن را تمام کند و یا به جزء دیگری نیاز نداشته باشد(فعل با نهاد و یا فاعل کامل است) مانند: سعید آمد . سیب از درخت افتاد. \*فعل های ناگذر می توانند جمله های دو جزئی ( نهاد + فعل ) بسازند.

فعل متعدی (فعل گذرا) : فعلی که نهاد به تنهایی معنی آن را تمام نمی کند و به جزء دیگری نیاز داشته باشد:سعید کتاب را آورد. سعید آورد ( سعید چه چیز را آورد؟) نسرین نامه را نوشت. نسرین نامه نوشت. "را" نشانه مفعول است که گاهی می تواند حذف شود.کشاورزان گندم را کاشتند .هوا سرد است. به تو می اندیشم.

الف ( فعل های گذرا به مفعول :

فعلی که علاوه بر نهاد به مفعول نیاز داشته باشد،گذرا به مفعول است. نهاد + مفعول + فعل گذرا به مفعول .

نهاد	مفعول	فعل گذرا به مفعول
پرویز	روزنامه های ورزشی را	می خواند.
بچه ها	توپ	دارند .
مادر زهرا	غذای خوشمزه ای	پخته بود.

ب ( فعل های گذرا به مسند :

فعلهایی که از مصدر های ( استن ، بودن ، شدن ، گشتن ، گردیدن ) به دست بیایند جمله های سه جزئی می سازند :

« نهاد + مسند + فعل اسنادی »



نهاد	مسند	فعل اسنادی
دوستان برادرم	خوشحال و شادمان	بودند .
کیف های مرغوب	بسیار گران	هستند .

ج) فعل های گذرا به متمم:

می دانیم که حرف اضافه + متمم ، در بسیاری از جمله ها دیده می شود . اما در بیشتر این جمله ها متمم ها قابل حذف هستند . متمم های قابل حذف را متمم قیدی یا اختیاری می گوئیم . مثال : ما در کنار دیگر بچه ها، زیر سایبان ایستگاه اتوبوس نشستیم .

\* این جمله، گذرا به متمم نیست چون متمم های آن قابل حذف است .

\* اگر نتوانیم متمم را از جمله حذف کنیم ، متمم جمله متمم اجباری یا متمم فعل است .

نهاد + متمم اجباری + فعل گذرا به متمم . پیرمرد از سخن من رنجید . تو به گل می مانی . حر به سپاه امام حسین (ع) پیوست . این موضوع در ذهن بچه ها نمی گنجد .

**فعل های دو وجهی :** برخی فعل ها هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می روند:

باران بارید. (لازم) / کودک از دیده اشک بارید. (متعدی) / آب ریخت. (لازم) / او آب را به زمین ریخت. (متعدی)

### جمله

**جمله :** کلمه یا مجموعه ای از کلمات است که پیامی را از گوینده به شنونده انتقال می دهد . مثال : حکیمی پسران را پند همی داد. هر جمله دارای اجزایی است که در ساختمان آن به کار رفته است . نهاد و گزاره ، دو بخش مهم هر جمله هستند .

**نهاد :** کلمه یا گروهی از کلمه هاست که درباره ی آن خبری می دهیم . مثال: درختان از پوشش سبز خود عریان می شوند .

در این جمله ، نهاد ، کلمه ی « درختان » است ؛ چون ما درباره ی درختان خبر داده ایم یا سخن گفته ایم و "درختان" صاحب خبر است . تذکر : گاهی نهاد ، بیش از یک کلمه است که اصطلاحاً به آن گروه نهادی می گویند . مثال :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار آینه ی راز هاست .

نهاد یا گروه نهادی

تذکر ۲ : برای یافتن نهاد در جمله ، به اول فعل « چه چیزی؟ » و یا « چه کسی ؟ » اضافه می کنیم تا در پاسخ آن نهاد به

دست آید. مثال: حسنک ، قریب هفت سال بر دار بماند . چه کسی بر دار بماند؟ حسنک پس در جمله ی بالا « حسنک » نهاد است .



و اگر کننده ی کار نباشد به آن مسندالیه یا «نهاد غیر فاعلی» می گوییم. هوا سرد شد.

## ترتیب اجزای جمله:

۱- جمله های دو جزئی ﴿﴾ نهاد + فعل : او رفت.

۲- جمله های سه جزئی با مفعول ﴿﴾ نهاد + مفعول + فعل : او غذا خورد.

۳- جمله های سه جزئی با متمم ﴿﴾ نهاد + متمم + فعل ناگذرا : ( ایران با عراق جنگید. )

۴- جمله های سه جزئی با مسند ﴿﴾ نهاد + مسند + فعل : هوا سرد است.

۵- جمله های چهار جزئی با مفعول و متمم ﴿﴾ نهاد + مفعول + متمم + فعل گذرا : من کتاب را به دست او سپردم.

۶- جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند ﴿﴾ نهاد + مفعول + مسند + فعل گذرا : من او را عاقل می پنداشتم.

۷- جمله های چهار جزئی با مسند و مکمل ﴿﴾ نهاد + مکمل + مسند + فعل ربطی : چای، داغ داغ دلچسب تر است.

۸- چهار جزئی با مفعول و مسند ﴿﴾ نهاد + مفعول + مسند + فعل : باران هوا را سرد گردانید. عمده ی فعل های این گروه

عبارتند از : گردانیدن، گردیدن و فعل های هم معنی آن مانند: نمودن، کردن، ساختن

## انواع جمله از نظر پیام و مفهوم:

۱- جمله خبری ۲- جمله انشایی ۳- جمله امری ۴- جمله پرسشی ۵- جمله تعجبی ۶- جمله ساده ۷- جمله مرکب ۸-

جمله کامل ۹- جمله ناقص ۱۰- جمله مکمل ۱۱- جمله معترضه.

۱- جمله خبری: جمله خبری آن است که، خبری را بیان کند و احتمال راست یا دروغ بودن در آن باشد. مثال: من به اصفهان

می روم.

۲- جمله انشایی: جمله ای است که احتمال راست و دروغ بودن در آن راه پیدا نکند. زیرا در جمله ی انشایی خبری بیان نمی شود. جمله های امری، پرسشی و جمله هایی که دارای فعل دعا، تمنا و ندا باشند از این دسته اند. مثال: گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور.

۳- جمله امری: آن است که شامل فرمان یا خواهش باشد. مانند: به حال این پریشان رحمت آرید. فعل جمله امری اگر منفی شود معمولاً به نام فعل نهی خوانده می شود. مانند: تو آب دیده از این رهگذر دریغ ندار.

۴- جمله پرسشی: جمله پرسشی یا استفهامی آن است که شامل پرسش باشد. جمله های پرسشی معمولاً با یکی از واژه ای پرسش (ادات استفهام) آغاز می گردد. مانند: چرا نه در پی عزم دیار خود باشم؟ / چرا نه خاک بر سر کوی یار خود باشم؟ معمولاً در آخر جمله های پرسشی علامت پرسش "؟" قرار می دهند. گاهی نیز جمله پرسشی بدون واژه پرسش بیان می شود. مانند:

زود بر می گردی؟ امشب به خانه ی ما می آیی؟ در امتحان راهنمایی و رانندگی قبول شدی؟ گاهی هم در جمله پرسشی منظور شخص پرسش کننده شنیدن جواب نیست، زیرا خود گوینده جواب سوال را می داند، ولی برای تاکید بیشتر پرسش را

مطرح می کند. مانند: مگر آدمی نبودی که اسیر دیو گشتی؟ اگر آلوده دامنم چه زیان؟ مگه کوری؟ مگه آدم نیستی؟ مثلاً با آنکه گوینده می داند آن فرد کور نیست از می پرسد تا به او بفهماند که تو چشم داری و یاید از چشمهایت استفاده کنی. به اینگونه جمله پرسشی: پرسش تأکیدی یا انکاری گویند.

۵- جمله تعجبی: آن است که بیان حالتی شگفت انگیز یا شادی بخش را بیان نماید. در آخر اینگونه جمله علامت تعجب یا شادی "!" می گذارند. مانند: چه هوای خوبی! چه مصیبت هولناکی! چه سری چه دمی عجب پایی! گاه ممکن است یک جمله هم تعجبی و هم پرسشی باشد. در این صورت در آخر آن جمله هم علامت پرسش و هم علامت تعجب گذاشته می شود. مانند:

کس گهر از بهر سود باز به عمان برد؟! / هیچکس از زیرکی زیره به کرمان برد؟! یا مانند: آدم عاقل این کار را می کند؟! ۶- جمله ساده: آن است که تنها یک فعل داشته باشد. مانند: من دوستدار روی خوش و موی دلکشم.

۷- جمله مرکب: آنست که بیش از یک فعل داشته باشد. مانند: دیروز که به خانه ی شما آمدم، او را در راه دیدم. به حروفی که جمله های مرکب را به هم وصل میکند حروف ربطی می گویند(چون-تا-ولی-اما-گر-پس-لکن-زیرا-یا-چونکه-اگرچه-با این که-بنابراین-بلکه-وقتی که-چنانچه و...) کلمه ی ربط ممکن است به ابتدای دو جمله ی به هم پیوسته بیایند: چون علی رفت پرندهگان پریدند.

۸- جمله کامل: آن است که معنی آن تمام باشد و شنونده پس از شنیدن آن در حالت پرسش و انتظار باقی نماند. مانند: همیشه پیشه ی من عاشقی و رندی بود.

۹- جمله ناقص: آن است که معنی آن تمام نباشد و شنونده پس از شنیدن آن در حالت پرسش و انتظار باقی بماند. مانند: از بس که چشم مست در این شهر دیده ام. ملاحظه می کنید که شنونده منتظر دنباله کلام است تا قانع و راضی گردد.

۱۰- جمله مکمل: به جمله ای که معنای جمله ناقص را تمام می کند جمله ی مکمل گفته می شود. اگر مصرع دوم شعر فوق را بیاوریم معنی کلام گوینده کامل می شود و شنونده از انتظار رهایی می یابد پس به مصرع دوم این بیت جمله ی مکمل گفته می شود. از بس که چشم مست در این شهر دیده ام / حقا که می نمی خورم اکنون و سر خوشم. جمله ناقص را جمله ی پایه و جمله ی مکمل (یا جمله های مکمل) را جمله ی پیرو نیز می نامند. همچنین اگر جمله ی ناقص شرطی باشد خود آن جمله را جمله ی شرط و مکمل آنرا جواب شرط یا جزای شرط می نامند. مانند: اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد / گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست. یا مانند: اگر کوشش کنی موفق خواهی شد.

۱۱- جمله معترضه: به جمله ای گفته می شود که به اصل موضوع یا سخن ربطی نداشته باشد. و حذف آن هیچ خللی به مقصود وهدف اصلی وارد نکند مانند: دی پیرمی فروش- که یادش به خیر باد- / گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد. و مانند: چنین

گفت فردوسی پاکزاد / - که رحمت بر آن تربت باک باد- / میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است. معمولا جمله ی معترضه را بین دوخط تیره(-) قرار میدهند. تا کاملا از جمله قبل و بعد مشخص شود.

**روش پیدا کردن تعداد جمله ها : شبه جمله + فعل های حذف شده + فعل های موجود = تعداد جمله**

مثال : ای مردم ! بدانیدمستی که تلاش کند و پشتکار داشته باشد هم به برخورداری می رسد وهم به موفقیت .

ای مردم + بدانید + تلاش کند + داشته باشد + می رسد + [می رسد] (که حذف شده )

شبه جمله + فعل + فعل + فعل + فعل + (فعل حذف شده)

گاهی در جمله عبارتی شبیه به فعل می آید که فعل نیست .مانند مصدر ها ، بنابراین، این گروه هرگز در شمارش، جمله

محسوب نمی شوند. مثال : هنگام رفت و آمد از خیابان احتیاط کن . ( یک جمله )

کار کردن و تلاش کردن رمز موفقیت است . ( یک جمله )

نکته : گاهی فعل ها به صورت مخفف می آیند و باید در شمارش جمله ها محسوب می شوند مثال : من آن نی ام که تو را رها

کنم . (من آن کسی نیستم که تو را رهاکنم )

**شبه جمله:** شبه جمله ها بر دو نوع هستند:

۱- منادا : منادا را از حروف ندا تشخیص می دهیم . حروف ندا عبارتند از : ای ، یا ، ایا ، « ا » در پایان واژه ، Ø ( بدون

هیچ علامتی ) یعنی از لحن نوشته یا [کاما] متوجه می شویم .

۲- صوت عبارتند از :

برای آرزو و دعا : کاشکی ، کاش ، ای کاش ، آمین ، الهی

برای تشویق : به به ، آفرین ، احسنت ، بارک الله ، مرحبا،خوشا

برای تاسف و درد : آه ، درد ، دریغا ، دریغ ، ای داد ، فریاد ، وای

برای تعجب : به ، وه ، عجب ، چه عجب ، عجبا ، شگفتا

برای تنبیه : امان ، الامان ، مبادا ، زنهار ، هان

برای احترام : چشم ، به چشم ، بله قربان، اطاعت

برای قبول و تصدیق : بله ، آری ، ای ، ای والله

برای دستور : خاموش ، ساکت ، یاالله ، بسم الله

## مصدر

مصدر یا بن واژه، واژه ای است که همان مفهوم اصلی فعل را میرساند ولی فرق بین فعل و مصدر این است که فعل علاوه بر مفهوم رسانی، بر زمان، شخص و شمار آن نیز دلالت می کند در حالی که در مصدر زمان و شخص و شمار، معلوم نیست و به همین دلیل مصدر یکی از اقسام اسم به شمار می آید. نشانه ی مصدر در زبان فارسی بیشتر (-ن) است: خواندن - گفتن - رفتن - دیدن و....

## اسم مصدر

اسمی است که از آن معنی مصدر حاصل می شود بدون آن که نشانه ی مصدر یعنی (-ن) داشته باشد مانند: دانش که حاصل آن معنی دانا بودن است و یا پرورش - شادی - دانایی - گفتار

## بدل

به واژه و یا واژه هایی که در باره ی کلمه ی قبل از خود توضیح بیشتری می دهد بدل می گویند. مانند: علی نصیریان، هنر پیشه ی معروف، فیلم زیبایی بازی کرده است.

## ضمیر

ضمیر کلمه ای است که به جای اسم یا گروه اسمی می نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند. به این مثال توجه نمایید. ایمان کتابش را مطالعه کرد. در این جمله ضمیر «ش» به جای اسم «ایمان» نشسته و مانع تکرار آن شده است. احمد به همراه برادر خود به مدرسه رفت و از مدیر مدرسه برای او مرخصی گرفت. در این عبارت دو ضمیر می بینیم (خود - او) که به جای اسم های «احمد و برادر» نشسته اند و مانع از تکرار آن ها شده است. گفتیم ضمیر گاه به جای گروه اسمی می نشیند و مانع از تکرار می شود مانند این جمله: انسان های کاوشگر امروز برای رسیدن به اهدافشان بسیار می کوشند. در این عبارت ضمیر «شان» به جای گروه اسمی «انسان کاوشگر امروز» نشسته و مانع از تکرار آن شده است. اسم یا گروه اسمی که ضمیر به جای می نشیند، مرجع ضمیر نامیده می شود.

## انواع ضمیر

۱- ضمیر شخصی ۲- ضمیر مشترک ۳- ضمیر اشاره ۴- ضمیر پرسشی

۱- **ضمیر شخصی**: ضمیری است که جانشین اسم انسان می شود و شش شخص دارد. این ضمیر بر دو نوع است:

**الف) شخصی جدا**: به واژه های دیگر نمی پیوندد و به صورت مستقل و جدا به کار می رود. و در شش شخص زیر ظاهر می شود.

اول شخص مفرد (گوینده) = من      اول شخص جمع (گویندگان) = ما

دوم شخص مفرد ( شنونده ) = تو  
 سوم شخص مفرد ( دیگری ) = او/وی  
 دوم شخص جمع ( شنندگان ) = شما  
 سوم شخص جمع ( دیگران ) = ایشان/آن ها

مثال : تو را من چشم در راهم شباهنگام

- سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می رود از ارادت اوست

**ب ( شخصی پیوسته:**  به واژه های دیگر می پیوندد و در شش شخص ظاهر می شود .

اول شخص مفرد ( گوینده ) = م- اول شخص جمع ( گویندگان ) = مان-

دوم شخص مفرد ( شنونده ) = ت- دوم شخص جمع ( شنندگان ) = تان-

سوم شخص مفرد ( دیگری ) = ش- سوم شخص جمع ( دیگران ) = شان-

دلَم را با جفایت داغ کردی دل هایتان آسمانی باد

**فرق ضمائر پیوسته با شناسه (فعل اول شخص مفرد) :**

۱- شناسه ها تنها بعد از فعل می آیند ؛ درحالی که ضمیرهای شخصی پیوسته بعد از انواع کلمه ها ( اسم ، فعل ، صفت و ... )

قرار می گیرند : زدش بر زمین ، دستش را برید ، اخلاق خوبت

۲- شناسه ها تنها نقش نهادی می توانند داشته باشند اما ضمیر های شخصی پیوسته علاوه بر نهاد ، نقش های دیگر را (

مفعول ، متمم ، مضاف الیه و ... ) نیز می پذیرند.

به خانه رفتم ( م : شناسه است ) دردم را به که بگویم ؟ ( م : ضمیر شخصی پیوسته : مضاف الیه ) زدش بر

زمین بر به کردار شیر ( ش : ضمیر شخصی پیوسته : مفعول )

**۲- ضمیر مشترک « خود » « خویش » « خویشان »**

ضمیر مشترک « خود » ضمیری است که برای هر شش شخص با لفظ مشترک به کار می رود . به جای «خود» در نوشته

های ادبی ، « خویش » و « خویشان » نیز به کار می رود . مثال: سعید صبح زود بیدار شد . او خود را سریع به اتوبوس رساند .

نکته: ضمیر مشترک می تواند به خودش مضاف الیه هم بگیرد مانند: خودتان این موضوع را مطرح کنید. خودتان : خود مضاف و

شما مضاف الیه

نکته: اگر خویش به معنی فامیل باشد دیگر ضمیر محسوب نمی شود بلکه اسم است. مانند: شاهرخ دیگر با ما خویش نیست.

یابردار که در بند خویش است ، نه برادر و نه خویش است. (سعدی)

**۳- ضمیر اشاره**

واژه های « این » و « آن » در صورتی که جانشین اسم شوند ( بدون همراهی اسم بیایند ) ضمیر اشاره هستند . این واژه ها می توانند جمع بسته شوند : این ها / اینان ، آن ها / آنان رضا کتاب را برداشت و آن را خواند. قرآن را برداروآن را بخوان.

#### ۴- ضمیر پرسشی

واژه های « که » ، « چه » ، « چند » ، « کدام » ، « کجا » و « کی » وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند ، ضمیر پرسشی محسوب می شوند . از که سخن می گویی ؟ چه می خواهی از حال زارم ؟ به کجا چنین شتابان ؟ که گفتت برو دست رستم ببند ؟ کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را ؟ از کی دفاع می کنی ؟

نکته:

ضمیر می تواند مفعول باشد: بالاخره کودکان تو را گرفتار کردند.  
می تواند مضاف و مضاف الیه باشد : خشنودی تو مایه ی خشنودی من است.  
می تواند متمم باشد : به او سلام دادم.

### حروف

حرف کلمه ای است که به تنهایی معنی مستقلی ندارد و با همراهی در کنار کلمات و جملات دیگر معنا پیدا می کند.

۱- حروف اضافه ؛ مانند:از، به ، در ، با ، برای ، بر و .....

نکته : کلمه ای که بعد از حرف اضافه بیاید متمم است .

۲- حروف ربط یا پیوند ؛ مانند : که ، تا ، ولی ، اما ، چون ، زیرا که ، اگر ، همین که و .....

نکته ۱: حرف ربط میان دو جمله می آید و آنها را به هم پیوند می دهد مانند : باید کاری کنم که او هم فردا به مدرسه بر گردد.

نکته ی ۲ : حرف «و» گاهی میان دو کلمه می آید که در این صورت به آن حرف عطف می گویند. مانند: روز پنجم به تماشای مغازه ها و عکسهای جلوی سینماها گذشت.

۳- حروف نشانه ی ندا؛ مانند آی ، ای ، یا ، الف ، و ....

نمکته کلمه ای که بعد از حرف ندا بیاید «منادا» است. مانند : ای زبان فارسی ، ای در دریای دری

### صفت ها

**صفت:** واژه یا گروهی از واژه هاست که درباره اسم توضیح داده و یکی از خصوصیات اسم را از قبیل حالت، مقدار، شماره و مانند آن بیان می کند .

**موصوف:** اسمی که پیش یا پس از صفت قرار می گیرد و صفت، ویژگی آن را بیان می کند، موصوف نام دارد.

ترکیب وصفی : به ترکیبی که از اسم به همراه صفت ساخته می شود ترکیب وصفی می گویند. مرد بزرگ



## نکات بسیار مهم :

- ۱- در زبان فارسی موصوف چه جمع باشد چه مفرد صفت آن همیشه مفرد است. حیوان وحشی حیوانات وحشی
- ۲- تمام رنگها صفت هستند. مانند: لباس آبی - خودکار قرمز
- ۳- اگر اسم به (ه ه) ختم شود برای ساختن موصوف و صفت از (ی) میانجی استفاده می کنیم مانند : خانه ی بزرگ کوزه ی قهوه ای
- ۴- اگر موصوف به (الف) ختم شود باز هم از (ی) استفاده می شود مانند : خدای بخشنده
- ۵- اگر موصوف به (و) ختم شود نیز از (ی) استفاده می شود: ابروی بلند
- ۶- گاهی ممکن است اول صفت بیاید بعد موصوف در این صورت به آخر اسم یا صفت چیزی اضافه نمی شود. (موصوف و صفت مقلوب) مانند : سفید رود پیر مرد

## انواع صفت:

**الف) صفت بیانی :** صفت بیانی ویژگی اسم را از نظر چگونگی و خصوصیات نشان می دهد و انواع آن عبارتند از: ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی، لیاقت

- ۱- صفت بیانی ساده : صفت بیانی ساده تنها بر چگونگی موصوف دلالت می کند: هوای خوب / اتاق گرم
- ۲- صفت فاعلی : صفت فاعلی نشان می دهد که موصوف، کننده ی کاری است و ساخت هایی دارد از این قبیل:  
\* بن مضارع + نده: گوینده/گیرنده \* بن مضارع + آن: دعاگویان / گریان. (این ساخت را صفت حالیه نیز می نامند، زیرا بر گذرا بودن وصف دلالت می کند). \* بن مضارع + گار و یا گر مانند سازگار توانگر \* بن مضارع + کار مانند جوشکار \* بن مضارع + ا: شنوا / دانا. این ساخت برابر است با صفت مشبّهه در عربی و معمولاً پایداری وصف را می رساند.  
\* بن ماضی + از: خواستار/ خریدار. \* بن ماضی یا بن مضارع یا اسم + گار: آفریدگار/ پرهیزگار/ یادگار.  
\* بن ماضی یا بن مضارع یا اسم + گر: رُفتگر/ توانگر. \* اسم یا بن فعل یا ساخت امر+ کار: ستمکار / طلبکار
- ۳- صفت مفعولی : صفت مفعولی نشان می دهد که موصوف مفعول است. ساخت این صفت چنین است:  
بن ماضی + های غیر ملفوظ : گرفته/نوشته
- ۴- صفت نسبی : صفت نسبی موصوف خود را به عناصری مثل مکان نسبت می دهد. تابعیت ها و بسیاری از نام های خانوادگی به همین گونه بیان می شوند: رضایی، ایرانی.  
ساخت صفت نسبی معمولاً چنین است:  
اسم + ی یا ین یا ینه یا های غیر ملفوظ یا آنه: زرهی، سیمین، زرینه، بهاره، مردانه.

-اسم عربی + آنی: روحانی، ربّانی.

توجه: در تشخیص اقسام صفت، نباید تنها به ساخت نظر داشت، بلکه معنی را نیز باید در نظر گرفت؛ زیرا برخی از ساخت ها مشترکند. مثلا گرفتار با آن که ساخت صفت فاعلی دارد، از لحاظ معنا صفت مفعولی است.

۵-صفت لیاقت : صفتی است که شایستگی و قابلیت موصوف را می رساند.

-مصدر +ی: خوردنی / پوشیدنی.

### درجه های صفت بیانی

۱-صفت مطلق : بدون سنجش با دیگری ، حالت و چگونگی موصوف را بیان می کند.مثل:خوب / بزرگ.

۲- صفت برتر (= تفضیلی): این صفت نشان می دهد که موصوف در داشتن یک ویژگی، از موصوف یا موصوف های مورد سنجش - و نه همه موصوف های دایره بحث - برتر است. نشانه این صفت، تر است که پس از اسم می آید.مثل:خوبتر / بزرگتر.

۳-صفت برترین (= عالی): این صفت نشان می دهد که موصوف در داشتن یک ویژگی، از همه موصوف های دایره بحث برتر است. نشانه این صفت ترین است که قبل از موصوف می آید.مثل: خوبترین / بزرگترین.

### ب) صفت شمارشی

صفت شمارشی صفتی است که شماره و تعداد موصوف را نشان می دهد. این صفت دوگونه است : ساده، ترتیبی -صفت شمارشی ساده: تنها تعداد موصوف را بیان می کند: یک / .....بیست....

-صفت شمارشی ترتیبی : ترتیب و جایگاه قرار گرفتن موصوف را نشان می دهد و ساخت آن چنین است: صفت شمارشی ساده + م یا - مین: اولین / ششمین این صفت معمولا پیش از موصوف و گاه پس از آن می آید.

صفت شمارشی ساده +م بعد از موصوف می آید و صفت شمارشی ساده + مین پیش از موصوف

ج) صفت اشاره : صفت اشاره صفتی است که موصوف را مورد اشاره قرار می دهد: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این قدر، این گونه.

این صفت نیز باید همانند دیگر صفات همراه با موصوف بیاید تا صفت نام گیرد. در این مورد، اگر کلمات مزبور با موصوف همراه نشوند، ضمیر اشاره اند. این صفت معمولا پیش از موصوف قرار می گیرد. "این گل را از آن باغ چیدم".

د) صفت پرسشی : صفت پرسشی صفتی است که سوّالی را درباره موصوف خود مطرح می کند چه، کدام، چگونه، چند، چندمین.

این صفت معمولا پیش از موصوف می آید. اهواز چگونه شهری است؟

و) **صفت مبهم**: صفت مبهم صفتی است که یک ویژگی موصوف را به طور نامعین نشان می دهد: چند، بعضی، فلانی، هر، همه، دیگر، هیچ. این صفت معمولا پیش از موصوف قرار می گیرد. " حمید امروز چندین کتاب خرید ".

ه) **صفت تعجبی**: صفت تعجبی صفتی است که نشانگر شگفتی گوینده درباره موصوف است: چه، چگونه، چقدر. این صفت پیش از موصوف می آید. " چه گل زیبایی! "

نکته های مهم:

- ۱- اسم + ی، صفت می سازند. مانند: ابری، آسمانی، پاییزی، مادری، فارسی و....
- ۲- صفت ها + ی، اسم می سازند. مانند: پاکی، مهربانی، بدی، خوبی، سبزی و....
- ۳- کلمه های «گرم، سرد، پهن، دراز، ژرف» صفت هستند؛ ولی «گرم، پهن، دراز و ژرفا» اسم هستند.

## قید

کلمه ای است که معمولا فعل و گاه کلمات دیگر را به مفهومی مقید می سازد و به این ترتیب، در باره آن توضیح می دهد.

### اقسام قید از لحاظ معنی و کارکرد

- ۱- زمان: امروز- در آن هنگام- الان- هنوز- هرگز- هیچگاه- امسال- عصر- صبح- ظهر- شب- روز- همیشه  
.... (زمان واقع شدن فعل را نشان می دهد) مانند دیشب برف بارید (دیشب قید است)
- ۲- مکان: این جا- آنجا- نزدیک (زمانی و یا مکانی)- همه جا- مشرق- مغرب- هیچ کجا- خارج- داخل- زیر- رو- پیش- عقب و .... (مکان وقوع فعل) ماشین ها پایین تر آمدند. خورشید در مغرب فرو رفت
- ۳- مقدار: یک کیلو- بسیار- کم- زیاد- بسی- خیلی- تماما- فراوان- اندک- تاحدودی و .... (اندازه و مقدار فعل را نشان می دهد) او خیلی با ادب است. او زیاد به این جا می آید.
- ۴- حالت: آهسته- گریان- نالان- نفس زنان- پنهان- آشکار- نعره زنان- خواب آلود- ناراحت- شاد- جوشان- قدم زنان و .... (این نوع قید حالت و چگونگی فعل را نشان می دهد). مانند: سامان گریان آمد.
- ۵- نفی: هرگز، اصلا، هیچ، نه ...
- ۶- استثنا: مگر، جز، وگرنه، غیر ...
- ۷- تأکید: آری، بی گمان، بلکه، راستی، ناچار، هرآینه، بی چون و چرا، آری، مسلما " ، الحق و ...
- ۸- کیفیت: خوب، به آرامی، خوب، بد، زشت، زیبا، راست، کج، یواش یواش، پاورچین پاورچین، ناقص، کامل، شدید و ....
- ۹- استفهام (+پرسشی): برای چه، آیا، چون، کی، چرا، چطور، چگونه ....

۱۰- تاسف:افسوس ، متاسفانه، وای ، دریغا ، دردا ، واویلا ، آخ، اوخ ، فریاد و ....

۱۱-تعجب: چه عجب، عجا... ..

۱۲-شک و تردید:شاید، احتمالا ،گویا،به گمانم و ...

۱۳- قید آرزو(تمنا) : لطفا ،کاش، امید وارم، آرزومندم ، انشا الله و....

نکته ی ۱ : آسان ترین راه شناخت قید این است که آن را از جمله حذف کنیم اگر تغییری در عبارت پیدا نشد ، کلمه ی حذف شده قید است.

نکته ی ۲: برخی مواقع ممکن است در بعضی جملات چند نوع قید باهم به کار رود مانند : دیشب شهرام خندان رفت.

نکته ی ۳ : در زبان فارسی بیشتر صفت ها را می توان به صورت قید به کار برد. مانند این راه کج است.( راه کج ترکیب وصفی)

نکته ی ۴ : بعضی قید ها نشانه دارند مانند :

واژه های عربی تنوین دار که همه قیدند مانند: اصلا " حتما " فورا " احتمالا " فطعا " نسبتا " ظاهرا " و...

کلمه هایی که از یک پیشوند و یک اسم باشند مانند: با احتیاط ، به سرعت ، از قضا، به سختی ، به تندی ، با عجله و..

واژه های پی در پی مانند : کم کم ، دانه دانه ، تند تند و .. . بعضی قید ها هم نشانه ندارند .

نکته ی ۵ : کلماتی که همیشه قیدند: هنوز ، هرگز ، البته ، ناگهان ، عاقبت ، سرانجام ، خیلی ،همیشه ، متاسفانه ، اکنون و...

نکته ی ۶ : وقتی کلمه ای را به عنوان قید انتخاب می کنید ، دقت کنید که نقش اصلی مثل :نهاد ف مفعول و مسند نداشته باشد،یا صفت نباشد. سه جمله ی زیر را بخوانید:

۱- پاییز را دوست دارم . ۲- پاییز تاز راه رسید. ۳- پاییز مدرسه ها باز می شود.

به نظر شما کدا یک از جمله های بالا قید دارند؟

بله ، جمله ی سوم . در جمله یاول پاییز مفعول است و در جمله ی دوم پاییز نهاد است .

## مضاف و مضاف الیه

**تعریف:** در این نوع ترکیب، دو اسم در کنار هم قرار می‌گیرند. اسم دوم در باره‌ی اسم اول توضیح می‌دهد، به عبارت دیگر به آن اضافه شده است. اگر بعد از اسم هم ضمیر بیاید، باز هم این ترکیب، ترکیب اضافی است.

به کلمه‌ی بعد از مضاف، مضاف الیه گفته می‌شود. به ترکیب مضاف و مضاف الیه ترکیب اضافی می‌گویند. اگر اسمی هم صفت و هم مضاف الیه بگیرد اول صفت و بعد مضاف الیه را می‌آوریم مانند خواهر کوچک من = خواهر اسم، کوچک صفت و من مضاف الیه است

### روش‌های تشخیص موصوف و صفت از مضاف و مضاف الیه:

اگر چه در ظاهر " صفت و موصوف " و " مضاف و مضاف‌الیه " حاصل ترکیب دو کلمه هستند، اما معنای حاصل از این دو ترکیب متفاوت است؛ مقصود از صفت همان موصوف است ولی مقصود از مضاف‌الیه همان مضاف نیست. مثلاً اگر بگوییم «آب گوارا» مقصود از گوارا، آب (خاصیتی از آب) است ولی اگر بگوییم «آب قنات می‌بینیم که قنات چیزی غیر از آب است»

۱. در بین موصوف و صفت می‌توانیم حرف‌ی نکره بیاوریم. مانند: پسر زیبا که می‌توان گفت: پسری زیبا.

در بین مضاف و مضاف الیه نمی‌توانیم ی بیاوریم. مانند: کفش محمد؛ در اینجا نمی‌توان گفت کفشی محمد.

۲. در بین مضاف و مضاف الیه می‌توان «این» و «آن» اضافه کرد. مانند: ساحل دریا صاحب مغازه  
ساحل این دریا صاحب آن مغازه

در بین صفت و موصوف نمی‌توانیم صفت اشاره «این» و «آن» اضافه کنیم. مانند: پسر زیبا نمی‌توانیم بگوئیم پسر این زیبا یا، پسر آن زیبا

۳. اگر کسره صفت و موصوف را برداریم و فعل است را به آن اضافه کنیم جمله‌ای معنی‌دار ساخته می‌شود.

مانند: مادر مهربان + است که می‌شود مادر مهربان است. اما مضاف و مضاف الیه چنین نیست.

مانند کیف سارا + است = کیف سارا است و (جمله ما در این شکل درست نیست).

۴. همچنین اگر به صفت، تر اضافه کنیم کلمه ی جدید معنی دار خواهد بود. مانند : کوه بلند که اگر به آن تر اضافه کنیم میشود کوه بلند تر که معنی می دهد. درحالی که اگر تر به مضاف الیه بپیوندد ، معنی نخواهد داشت مانند در کلاس تر (که معنی نمی دهد).

۵- صفت جدا از موصوف وجود خارجی ندارد .یعنی صفت عین موصوف است. مانند : کتاب خوب . « خوب » جدا از « کتاب » وجود خارجی ندارد . اما مضاف الیه بدون مضاف وجود خارجی دارد . مانند : دفتر رعنا رعنا انسان است و دفتر شیء است .

۶- دو کلمه ی این و است را به ابتدا و انتهای ترکیب اضافه می کنیم اگر عبارت معنی بدهد ترکیب وصفی است در غیر این صورت ترکیب اضافی می باشد.

### مسند و مسند الیه

**مسند:** یعنی چیزی که مورد استناد است و در حقیقت سندی است که درباره چیزی یا کسی بیان می شود.

**مسند الیه :** چیزی یا کسی که مسند را به آن نسبت می دهیم. مانند : شب ما روز روشن است. شب مسند الیه روز روشن مسند و است رابطه

نکته : یادتان باشد به نهادی که فاعل نباشد «مسند الیه» می گویند. برای پیدا کردن مسند باید سوال «چگونه» و «چه جوری» را بپرسیم. وحید نالان است وحید چه گونه است ؟ جواب نالان پس وحید مسند الیه و نالان مسند می باشد

### فاعل و مفعول

**تعریف فاعل یا کننده ی کار :** فاعل ، واژه ای است که انجام دادن کاری را به آن نسبت دهیم .مانند: علی به مدرسه رفت. فعل رفتن را علی انجام داده است بنابراین «علی» کننده کار است. فاعل همیشه در قسمت نهاد است. باران زمین را شست. باران نهاد و فاعل است.

فاعل در جواب چه کسی و چه چیزی می آید.

تعریف مفعول: مفعول کلمه ای است که بر کسی یا چیزی که فعل بر او واقع شده است دلالت می کند .

به طور مثال: متین بهار را دوست دارد.

**راه شناخت مفعول:** برای تشخیص مفعول ، از این دو پرسش استفاده می کنیم:

چه کسی را یا چه چیزی را + فعل ؛ اگر پرسش قابل طرح باشد پاسخ پرسش ما مفعول خواهد بود . برای مثال :

الف) زهرا در را باز کرد. چه چیزی را باز کرد؟ در را

ب) مینا عروسکش را بغل کرد. چه چیزی را بغل کرد؟ عروسکش را

گاهی مفعول بیش از یک کلمه است مانند پای اشکان را گچ گرفت . پای اشکان گروه مفعولی است.

در بعضی کلمات مفعول بدون را می آید. که باید بیشتر دقت کرد مانند. پرده ی سبز و بزرگی آوردند.

نکته ی ۱: گاهی نهاد از جمله حذف می شود و جمله ها با مفعول آغاز می شود . دقت داشته باشید که مفعول را در این جمله ها با نهاد اشتباه نگیرید. مانند: ادب از که آموختی . ادب در این جمله مفعول است. یا دام و تله می گذارند که تو را بگیرند . که دام و تله نیز در این جمله مفعول است.

نکته ی ۲: گاهی مفعول یک ضمیر است . مانند : دفتر خاطرات ، مرا به گذشته برد. او را صدا کردم.

نکته ی ۳: در بسیاری از شعرها و هم چنین در نثر کهن حرف «را» همیشه نشانه ی مفعول نبوده است. گاهی جملاتی می خوانیم که «را» دارند اما مفعول ندارند و یا به شیوه ی امروزی نمی توان مفعول را در آنها پیدا کرد.

مانند : لقمان را گفتند ← «را» در این جمله معنای «به» می دهد: به لقمان گفتند.

مثالهای دیگر: ای مادر عزیز که جان داده ای مرا (به من)

تو دادی مرا گردی و دستگاه(به من): در این مصرع مرا مفعول نیست بلکه گردی و دستگاه مفعول هستند.

ز هر بد تویی بندگان را پناه: از هر بد تو پناه بندگان هستی (مفعول ندارد)

نیاکانت را ورزش آن مایه داد: (به نیاکانت) «آن مایه» مفعول است.

## فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری:

فارسی گفتاری: این نوع زبان محاوره است و کلمه ها در آن به صورت شکسته به کار می رود مانند: نمی دونم پدر بید یا برادر = نمی دانم پدر بود یا برادر

فارسی نوشتاری: در این نوع زبان هنگام نوشتن باید از یک سری قواعد خاص پیروی کرد. مانند ز هر تخم برخاست هفتاد تخم در زبان فارسی ۳۲ حرف وجود دارد که به ترتیب عبارتند از:

الف ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل م ن و ه ی

اگر در واژه ای حروف «گ، چ، پ، ژ» قرار بگیرد مطمئن باشید آن واژه لا اقل عربی نیست ولی فارسی هم ممکن است نباشد.

نکته های درست نویسی:

- ۱- در پایان واژه ی عربی که الف قرار دارد همزه نگذاریم. مانند: انشاء (نادرست) انشا (درست)
- ۲- همزه بعد از فتحه به صورت آ نوشته می شود مانند: ماخذ (نادرست) مأخذ (درست)
- ۳- در واژه ی فارسی هرگز همزه در وسط کامه قرار نمی گیرد پس نباید ی را به صورت ء نوشت مانند پائیز (نادرست) پاییز (درست)
- ۴- همزه بعد از الف در زبان فارسی به صورت ی نوشته و خوانده می شود مانند: دقائق (نادرست) دقایق (درست)
- ۵- تنوین به صورت ا نوشته می شود: مانند: اصلن (نادرست) اصلا (درست)
- ۶- آخر بعضی کلمات عربی ی است که آ خوانده می شود در فارسی هم به همین شکل نوشته می شود. مانند: کبرا (نادرست) کبری (درست)
- ۷- اگر به واژه ای مانند موسی عیسی کبری و ... مضاف الیه یا صفت اضافه شود به صورت الف نوشته می شود مانند: موسی کلیم الله (نادرست) موسای کلیم الله (درست)
- ۸- پسوند های تر و ترین را باید جدا نوشت بزرگتر (نادرست) بزرگ تر (درست)
- ۹- اگر حرف آخر واژه تشدید دار ساکن باشد تشدید نوشته نمی شود. مانند: بلند قد (نادرست) بلند قد (درست)



۱۰- واژه هایی که حرف آخرشان تشدید دارد زمانی با تشدید نوشته می شود که بعد از حرف آخر داشته باشند . مانند  
قد او

۱۱- پیشوند «می» در فعل های ماضی استمراری و مضارع اخباری نباید چسبیده نوشته شوند مانند میگرفت (نادرست)  
می گرفت (درست)

۱۲- بهتر است علامت جمع «ها» را به کلمه قبل از خود نچسبانیم مانند درختها (نادرست) درخت ها (درست)

۱۳- در واژگانی که به (ه) ختم می شود هنگام جمع بستن با (ان) از حرف گ میانجی استفاده شود مانند آزاده ان  
(نادرست) آزادگان (درست)

۱۴- باید حرف اضافه «به» را از کلمه ی بعدی جدا نوشت؛ مانند بنام (نادرست) به نام (درست)

۱۵- بهتر است اجزای کلمه ی مرکب را از هم جدا بنویسیم ؛ مانند سخنگو (نادرست) سخن گو (درست)

۱۶- باید پیشوند (ب) را به واژه ی بعد بچسبانیم مانند به هوش (نادرست) بهوش (درست)

۱۷- واژه ی هیچ از کلمه ی بعد از خودش جدا نوشته می شود مانند هیچوقت (نادرست) هیچ وقت (درست)

۱۸- واژه ای که به (ه) ختم می شود در حالت مضاف یا موصوف (ی) می گیرد مانند مدرسهء من (نادرست)

مدرسه ی من (درست)

۱۹- اگر معنی کلمه با نهادن ، وضع کردن ، قرار دادن ، تاسیس کردن و تعیین کردن متناسب باشد از «گذار» استفاده  
می کنیم مانند پایه گزار (نادرست) پایه گذار (درست)

۲۰- اگر معنی کلمه با ادا کردن ، تعبیر کردن ، به جا آوردن و انجام دادن متناسب باشد از «گزار» استفاده می کنیم مانند  
خوابگذار (نادرست) خوابگزار (درست)

۲۱- در بعضی کلمه ها واو نوشته می شود ولی خوانده نمی شود ؛ مانند خاهر (نادرست) خواهر (درست)

۲۲- واژه های فارسی یا غیر فارسی را نباید با ط عربی نوشت ؛ مانند امپراطور (نادرست) امپراتور (درست)

۲۳- حرف (ب) در افعال مرکب جدا نوشته می شود ؛ مانند : براه افتاد (نادرست) به راه افتاد (درست)

۲۴- حرف «به» بین دو کلمه ی مکرر جدا نوشته می شود؛ مانند روبرو (نادرست) روبه رو (درست)

۲۵- کلمه ی «هم» اگر با کلمه ی بعد از خودش قید یا صفت بسازد، چسبیده نوشته می شودمانند: هم راه (نادرست) همراه (درست)

۲۶- هر کلمه باید استقلال خود را حفظ کند و جدا نوشته شود ، مانند: جنابعالی (نادرست) جناب عالی (درست)

۲۷- واژه ی «را» از کلمه ی قبل از خودش جدا نوشته می شود مانند: آنرا (نادرست) آن را (درست)

کلماتی که اهمیت املائی دارند:

۱- کلمه هایی که دارای حروف چند شکلی می باشد. مثل حروف (ت، ط) ، (غ، ق) ، (ث، س، ص) و (ز، ظ، ض، ذ) مانند: غفلت و نبوغ

۲- کلمات مشدد یا تشدید دار: اهمّیت مذلت و ...

نکته: برخی از کلمه ها تشدید ندارند ولی هنگام اضافه شدن به حرف یا کلمه ای دیگر تشدید می گیرند. مانند: کار مهمّ او

۳- کلمه های همزه دار: تاخیر ، ما شاء الله ، مومن و سوال

نکته در فارسی انتهای کلمات زیر را همزه نمی گذاریم: املا ، انشا ، اعضا ، انبیا ، ابتدا ، انتها ، اولیا

کلمات «دائم» و «جزء» به صورت «دایم» و «جزو» نوشته می شوند.

۴- کلمات تنوین دار: حتما" ، دائما" ، اصلا" ، تقریبا" و ...

۵- کلمه هایی که حروف «الف» و «ع» دارند: عبوس ، عطا و ...

۶- کلمه های هم آوا : خواست و خاست و ...

۷- کلماتی که بعضی حروفشان خوانده نمی شوند مانند: خواهش ، خواب ، خوار و ...

۸- کلماتی که تلفظ نزدیک به هم دارند: زلال و ظلال هلال و حلال

## اصطلاحات ادبی:

**مصراع:** مصراع در لغت به معنی یک لنگه از در دولختی است و در اصطلاح حداقل سخن موزون و نیمی از یک بیت است.

**بیت:** در لغت به معنی خانه و در اصطلاح حداقل شعر است که از دو مصراع تشکیل شده باشد.

**قافیه:** به کلمات آخر اشعار- و در شعرهایی که دارای ردیف هستند به کلمات پیش از ردیف- که حرف یا حروف آخرشان یکی باشد، قافیه و آن حرف اصلی آخر را « روی » می گویند؛ مانند : خرم، عالم، دم، آدم، هم و محکم.  
نکته ی ۱: کلمه هایی مانند «رفت و گفت» نمی توانند قافیه باشند ، زیرا در کلمه های قافیه علاوه بر حروف مشترک ، آخرین صدا و حرکت نیز باید مشترک باشد. رفت-رف- ت گفت:گ-ف- ت

**ردیف:** در صورتی که یک یا چند کلمه عبارت و یا جمله، عینا در آخر همه ی بیت ها پس از قافیه تکرار شده باشد، آن را

ردیف و آن نوع شعر را مردف می گویند؛ مثلا جمله ی « برنتابد پیش از این » در اشعار زیر ردیف است:

کوی عشق آمد شد ما برنتابد پیش از این      دامن تر بودن انجا برنتابد پیش از این  
بر بدیهه راندم این منظوم و بستردم قلم      هیچ خاطر وقت انشا برنتابد پیش از این  
\*ردیف می تواند یک یا چند واژه یا یک جمله باشد.

\* بیتهای که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد «مصراع» است . مانند بیت اول شعر بالا.

**مطلع و مقطع:** در اصطلاح شعرا بیت اول غزل، قصیده و دیگر اشعار را مطلع و بیت آخر را مقطع می گویند.

گاهی مطلع و مقطع به معنی آغاز و انجام سخن به کار می رود خواه سخن نظم باشد یا نثر.

**نکته ها:**

۱- در یک بیت آوردن ردیف اختیاری است اما آوردن قافیه ضروری است. پس اگر بیتهای فاقد ردیف بود آخرین کلمه قافیه است.

۲- دو واژه زمانی ردیف به حساب می آیند که در تلفظ و معمولا در معنی یکسان باشند در غیر این صورت ردیف نیستند بلکه قافیه اند؛ مانند جوانی سر از رای مادر بتافت دل دردمندش به آذر بتافت کلمه ی بتافت معنی یکسان ندارد پس قافیه به حساب می آید.

۳- ذو قافیتین یعنی بیتهای که دو قافیه دارد.

**تخلص:** تخلص در میان اهل ادب ، آوردن نام و شهرت شعری استدر بیت پایانی یا یک بیت به پایان غزل ، مانند نامهای : سنایی، سعدی، حافظ جامی.

**نظم:** به نوشته ای گفته می شود که به صورت شعر باشد.

## قالب های شعری

### قصیده:

قصیده یا چکامه یک قالب شعر (کلاسیک) فارسی است. قصیده که معمولاً از ۱۴ تا ۷۰ الی ۸۰ بیت است بیشتر برای مدح، ذم، سوگواری، بزم، وصف طبیعت و موعظه سروده می‌شود. در این نوع شعر مصراع اول با مصراع‌های زوج هم قافیه است. تفاوت قصیده با غزل در تعداد ابیات و موضوع شعر است.

قصیده سرایان بزرگ: فرخی سیستانی منوچهری دامغانی عنصری ناصر خسرو خاقانی شروانی انوری ابیوردی  
ظهیر فاریابی سعدی شیرازی  
جای قرار گرفتن قافیه در قصیده:

*.....	*.....
*.....	.....
*.....	.....

### غزل:

**غزل:** در لغت به معنی "حدیث عاشقی" است. غزل بین ۵ تا ۱۵ بیت دارد و دو مصراع اولین بیت و مصراع دوم بقیه ابیات هم قافیه اند. تذکر: نحوه ی تکرار قافیه در غزل همانند قصیده است. موضوع غزل: عاشقانه، عارفانه یا آمیزه های از این دو و یا مضمونی اجتماعی دارد. غزل در قرن ۶ هجری قمری رواج یافت

غزل سرایان بزرگ شعر فارسی: شهریار-هراتی. رهی معیری. صائب تبریزی. حافظ. سعدی. مولوی. سنایی غزنوی  
فرق غزل و قصیده: ۱- از نظر تعداد ابیات ۲- درون مایه و محتوای  
جای قرار گرفتن قافیه در غزل:

*.....	*.....
*.....	.....
*.....	.....

### مثنوی:

شعری است بر یک وزن که هر بیت قافیه ای جداگانه دارد. و چون هر بیت دارای دو قافیه است آن را مثنوی (مزدوج یا دوتایی) نامیده اند. (شعری که در آن هر بیت قافیه هایی مستقل و جدا از ابیات دیگر داشته باشد مثنوی، یا دوگانی نام دارد.) مثنوی به سبب امکان نوکردن قافیه در هر بیت برای سرودن منظومه های بلند مناسب تر است. مثنوی از قدیمترین قالبهای

شعر فارسی و مخصوص زبان فارسی است و در همه ادوار از آن استفاده می شده است.

### موضوع مثنوی:

حماسی و تاریخی : شاهنامه فردوسی، اسکندر نامه نظامی

اخلاقی و تعلیمی: بوستان سعدی

عاشقانه و بزمی: خسرو شیرین (نظامی)، ویس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی)

عارفانه : مثنوی معنوی (مولانا) ، منطق الطیر ، (عطار نیشابوری)

شکل گرافیکی قالب مثنوی :

* _____	* _____
+ _____	+ _____
# _____	# _____
& _____	& _____

### قطعه :

شعری است حداقل دو بیت که معمولا مصراع‌های زوج آن هم قافیه است . محتوای قطعه بیشتر اخلاقی، اجتماعی، آموزشی

و تعلیمی، مدح و هجو است.

شکل قطعه

* -----	-----
* -----	-----
* -----	-----
* -----	-----

طول قطعه حداقل دو بیت تا حداکثر هیجده بیت است.

قطعه را بیشتر در بیان مطالب اخلاقی ، تعلیمی ، مناظره و نامه نگاری بکار می برند . قدیمی ترین قطعه ها مربوط به ابن یمین

است و از بین شاعران معاصر پروین اعتصامی نیز بیشتر اشعارش را در قالب قطعه سروده است . پروین اعتصامی مناظره های

زیادی در قالب قطعه دارد از قبیل مناظره نخ و سوزن، سیر و پیاز و.....

علت نام گذاری قطعه این است که گویی پاره ای از وسط یک قصیده برداشته شده باشد و در واقع ، قطعه ای از یک قصیده

است.

## رباعی :

"رباعی" از کلمه ی "رباع" به معنی "چهارتایی" گرفته شده است . رباعی " شعری است چهار مصراعى که بر وزن "لا حول و لا قوة الا بالله" سروده می شود. سه مصراع اول رباعی تقریباً مقدمه ای برای منظور شاعر هستند و حرف اصلی در مصراع چهارم گفته می شود .

محتوای رباعی ها بیشتر عارفانه، عاشقانه یا فلسفی است .خیام بزرگترین رباعی سرای جهان است .

## شکل رباعی:

\* ----- \*-----  
\* ----- -----

## نمونه هایی از رباعی :

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است ----- گویی زلب فرشته خویی رسته است  
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی ----- کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

## دوبیتی:

قالب شعری است که از دو بیت با قافیه هایی در مصراعهای اول ،دوم و چهارم درست شده است . -وزن دوبیتی معمولاً

مفاعیلن ،مفاعیلن، مفاعیل است و با رباعی فرق دارد .

-روش تشخیص رباعی از دو بیتی : ۱- وزن ۲- موضوع

-دوبیتی را در فارسی ((ترانه)) هم می گویند.

-موضوع دوبیتی عارفانه و عاشقانه است.

-دوبیتی بهترین قالب شعری در نزد روستاییان خوش ذوق و خوش لهجه است. معروفترین شاعران دوبیتی سرا : بابا طاهر

عریان و فایز دشتستانی . دو بیتی از نظر شکل قافیه همانند رباعی است .

\* ----- \*-----  
\* ----- -----

## نمونه:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

نکته :اگر اولین کلمه با دو حرف متحرک شروع شود به آن دوبیتی واگر با یک حرف متحرک و یک حرف ساکن یا یک حرف

با یک مصوت بلند شروع شود ، به آن رباعی می گویند.

## چهارپاره [چارپاره]:

چهارپاره یا چارپاره یکی از قالبهای شعر فارسی است. این قالب پس از مشروطیت در ایران رواج یافته است. چهارپاره از دوبیتی‌هایی با معنای منسجم تشکیل شده است، با این تفاوت که برخلاف دوبیتی، معمولاً مصرع‌های اول با مصرع‌های دوم و چهارم هم‌قافیه نیست و از لحاظ وزن نیز کافی است که مصرع‌ها هم‌وزن باشند. از معروف‌ترین شعرایی که در این قالب طبع آزمایی کرده‌اند می‌توان از فریدون توللی، فریدون مشیری، مهدی سهیلی و پرویز خانلری یاد کرد.

### "زنگ انشا"

صبح یک روز نوبهاری بود	روزی از روزهای اول سال
بچه‌ها در کلاس جنگل سبز	جمع بودند دور هم خوشحال

\*\*\*

بچه‌ها گرم گفت و گو بودند	باز هم در کلاس غوغا بود
هر یکی برگ کوچکی در دست	باز انگار زنگ انشا بود

\*\*\*

تا معلم ز گرد راه رسید	گفت با چهره‌ای پر از خنده
باز موضوع تازه‌ای داریم	"آرزوی شما در آینده"

\*\*\*

شب‌نم روی برگ گل برخاست	گفت: می‌خواهم آفتاب شوم
ذره ذره به آسمان بروم	ابر باشم، دوباره آب شوم

### انواع شعر نو:

۱- شعر آزاد یا نیمایی: در این نوع شعر وزن و آهنگ وجود دارد اما جای قافیه در آن معلوم نیست و تفاوت آن با شعرهای سنتی قدیم در جایگاه قافیه و طول مصراع‌ها است.

۲- شعر سپید: در این نوع شعر آهنگ وجود دارد ولی وزن وجود ندارد.

۳- شعر موج نو: این نوع شعر را باید نثر شاعرانه بنامیم تا شعر؛ نه قافیه دارد نه آهنگ و نه وزن

مبتکر شعر نو یا نیمایی علی اسفندیاری مشهور به «نیمایوشیج» است. موضوع شعر نو عشق، سیاست و اجتماعی است. از شاعرانی که شعر نو سروده اند باید از نیمایوشیج-خوان ثالث- فروغ فرخزاد - فریدون مشیری- سهراب سپهری و سیاوش کسرای نام برد.

### تَخْلُص

تَخْلُص، نام یا کنیه‌ای هنری است که شاعران برای خود انتخاب می‌کنند. بسیاری از شاعران بزرگ زبان فارسی به تخلص خود معروف هستند. مانند نظامی (که نام او الیاس بن یوسف بود)، سعدی (که نام او به احتمال زیاد مشرف‌الدین بود)، حافظ (که نام او شمس‌الدین محمد بود). ولی مولوی تخلص شخصی‌اش «خمش» یا «خاموش» بود و بسیاری از مواقع نیز به خاطر ارادت به شمس تبریزی «شمس» تخلص می‌کرد. به هر حال به تخلصش معروف نیست. بسیار پیش آمده که در طول تاریخ چندین شاعر با یک تخلص داشته‌ایم. مثلاً چندین عطار یا چندین حافظ. گاهی هم شاعرانی داریم که دو یا سه تخلص دارند مثل خاقانی که گاه «خاقانی» و گاه «حقایقی» تخلص می‌کرد.

تخلص بیش از هرچیز در غزل کاربرد دارد و معمولاً شاعران، التزام دارند که تخلص خود را در آخر غزل به نحوی بیاورند سنایی ظاهراً نخستین کسی است که خود را ملزم به آوردن تخلص در غزل کرده است. (در چهل درصد از غزلهایش) گاه تخلص (یعنی خود لفظ تخلص) به معنای اصلی و نه برای اشاره (ی لاقول مستقیم) به شخص شاعر به کار می‌رود. مثلاً هوشنگ ابتهاج شاعر معاصر با تخلص «سایه» در بیت آخر یکی از غزلهایش به نام کهربا (۱۳۶۲) می‌گوید:

در پی‌اش می‌روم تا کجا می‌کشد سایه او شدم، چون گریزم از او

### نثر

سخن بر دوگونه است: نثر، نظم.

**نثر:** در لغت به معنی پراکندن و افشاندن و نیز به معنی افشاندن و پراکنده است و در اصطلاح، سخنی است که مقید به وزن و قافیه نباشد.

نثر را طبق یک تقسیم‌بندی کلی بر سه نوع دانسته‌اند: (۱) نثر مرسل (۲) نثر مسجع (۳) نثر مصنوع و متکلف

#### ۱- نثر مرسل:

نثری است که آزاد و خالی از قید سجع باشد در این نوع نثر از جملات ساده و کوتاه استفاده می‌شود؛ کتاب‌های تاریخ بلعمی، ترجمه‌ی تفسیر طبری، حدود العالم، سفرنامه‌ی ناصر خسرو، سیاست‌نامه و صدها کتاب دیگر از این دست نمونه‌های نثر مرسلند. مانند:





این نثر آمیزه و ترکیبی است از دو نوع مرسل و مسجع و همراه با انبوه لغات و ترکیبات و امثال و اشعار عربی و احادیث نبوی و آیات قرآنی و متضمن اصطلاحات و تعبیرات خاص علوم رایج زمان است.

در این نوع نثر از صنعت های لفظی و معنوی مانند تناسب انواع سجع و جناس، تضاد و تقابل، تلمیح ها، تشبیه ها، مجازها و استعاره ها به فراوانی و بیشتر از نثر مسجع استفاده می شود. قسمت هایی از کلیله و دمنه و تاریخ جهانگشای جوینی به نثر فنی نوشته شده است.

اینک به نمونه هایی از این نثر اشاره می کنیم:

سپاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آثار قدرت او بر چهره ی روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار درفشان. بخشاینده ای که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد. جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید. و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد و آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید و از برای هدایت و ارشاد، رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانند.

#### ۴- نثر شکسته:

- نوشته ای است که به همان صورت محاوره ای که بین مردم رایج است، نوشته شده باشد. نثر شکسته یا عامیانه، در دوران معاصر به وجود آمد و کسانی چون علی اکبر دهخدا و جلال آل احمد، در بعضی از آثار خود از آن استفاده کرده اند، اما امروزه فقط در این موارد جایز است و حق نداریم که آن را در هر نوع نوشته ای به کار ببریم: طنز، جمله های نقل قول مستقیم، دیالوگ های نمایشنامه، فیلمنامه و داستان مانند: می دونی چرا پدرمو دوست دارم اما عمومو نه؟ چون عموم خیلی در حق من بدی کرد.

### آرایه های ادبی

#### تشبیه:

یعنی مانند کردن چیزی به چیز دیگر که به جهت داشتن صفت یا صفاتی با هم مشترک باشند. هر تشبیه دارای چهار رکن یا [پایه] است:

۱- مشبه: کلمه ای که آن را به کلمه ای دیگر تشبیه می کنیم.

۲- مشبه به: کلمه ای که کلمه ی دیگر به آن تشبیه می شود.

۳- ادات تشبیه: کلمات یا واژه هایی هستند که نشان دهنده ی پیوند شباهتند و عبارتند از: همچون، چون، مثل، مانند، به سان، شبیه، نظیر، همانند، به کردار و... .

۴- وجه شبه: صفت یا ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به می باشد. (دلیل شباهت) مثال: علی مانند شیر، شجاع است. به ترتیب: مشبه (علی): ادات تشبیه (مانند); مشبه به (شیر); وجه شبه (شجاع) اگر تشبیهی ادات تشبیه داشته باشد به آن تشبیه مرسل می گویند.

نکته ها: برای فهم تشبیه باید به سراغ مشبه به رفت که مهمترین پایه ی تشبیه است زیرا وجه شبه از آن استنباط می شود. به مشبه و مشبه به طرفین تشبیه می گویند. که اصلاً از جمله حذف نمی شوند و به وجه شبه و ادات تشبیه ارکان فرعی می گویند که آنها را می توان از جمله حذف کرد.

تشبیه می تواند به صورت مضاف و مضاف الیه بیاید در اکثر موارد، مضاف الیه به مضاف تشبیه می شود مانند: «مروارید دندان» در این عبارت دندان در درخشندگی و سپیدی به مروارید تشبیه شده وجه شبه و ادات تشبیه در آن حذف شده است. اگر تشبیه به صورت مضاف و مضاف الیه باشد به آن (اضافه ی تشبیهی) می گویند وجه شبه و ادات تشبیه حذف می شوند و فقط مشبه و مشبه به می آید.

### تشخیص (انسان نمایی):

هر گاه صفات انسان را به غیر جاندار ربط بدیم از تشخیص استفاده کرده ایم مثال: این کتاب مرا به خواندن دعوت می کند. اگر غیر آدمی را منادا قرار دهیم باز هم تشخیص به کار برده ایم. مانند: ای ابر گه بگری و گه بخندی تشخیص را نباید با جانبخشی یکی کرد زیرا در تشخیص فقط کارهایی را که از انسان سر می زند به اشیاء نسبت می دهیم ولی در جان بخشی ممکن است کارهای دیگر جانداران هم به اشیاء نسبت داده شود مثل کتاب راه می رود (جان بخشی) و کتاب حرف می زند (تشخیص)

### کنایه:

به جملات زیر توجه کنید تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش با حال استیصال پرسیدم: پس چه خاکی بر سرم بریزم؟ در جمله های بالا دو عبارت مشخص شده دارای دو معنی نزدیک و دور هستند اما معنی دور آن ها مورد نظر است. «خط بکش» در اصطلاح، یعنی نادیده بگیر و «چه خاکی به سرم بریزم» یعنی چه کار باید بکنم در جمله های ذکر شده این معانی دور مورد نظر است و معانی نزدیک (خط کشیدن) و (خاک بر سر ریختن) مقصود نویسنده را نمی رساند به این کار برد کنایه می گویند مثال: هنوزم از دهانت بوی شیر می آید: بوی شیر کنایه از خردسال بودن هست.

معروف ترین کنایات: بینی کسی را به خاک مالیدن، هوا پس است، آب غوره می گیره، آستین بالا زدن، ناخن خشک بودن، انگشت نما شدن، دم به تله دادن، آب در غربال کردن، خرش از پل گذشت و .....

**تکرار:** یعنی یک واژه را در شعر بیشتر نام ببریم. مانند:

روزگاری است که سودای تو در سر دارم      مگرم سر برود تا برود سودایت

سجع: در فصل گذشته توضیح کامل داده شد.

### مراعات نظیر یا تناسب:

آوردن دو یا چند واژه در یک بیت یا عبارت که در خارج از آن بیت یا عبارت نیز رابطه‌ای آشنا و خاص میان آنها برقرار باشد. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (ابر و باد و مه و خورشید و فلک همگی جز عناصر و پدیده‌های طبیعت هستند.) بسی تیر و دی‌ماه و اردیبهشت برآید که ما خاک باشیم و خشت ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار زبان و دست و پا یک کرده خدمتکار هم باشیم

### تضاد:

هر گاه دو واژه با معنای متضاد در یک بیت یا عبارت به کار رود آرایه تضاد پدید می‌آید. در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است. واژه‌های «نومیدی» با «امید» و همچنین واژگان «سیه» با «سپید» متضاد و مخالف هستند.

### اغراق (مبالغه):

هنگامی که شاعر یا نویسنده، صفتی را در فرد یا پدیده‌ای آنچنان برجسته نشان دهد که در عالم واقع امکان دستیابی به آن صفت در آن حد و اندازه وجود نداشته باشد، آرایه اغراق آفریده است. البته این ادعای غیر ممکن باید به گونه‌ای بیان شده باشد که باعث افزایش گیرایی سخن گردد و شعار گونه و غیر واقعی جلوه نکند.

چنان نازک است آن تن نازنین	بخواهد هم از تو پدر کین من	چو بیند که خشت است بالین من
آن چنان از مرض هجر تو بگداخت تنم	که از تاب اندیشه تب می‌کند	نقی کمره‌ای
از ضعف چنان شدم که بر بالینم	که مرا هر که به بیند نشناسد که منم	امیر اصفهانی
چنان ضعیف شدم از غمش من درویش	صد بار اجل آمد و نشناخت مرا	افضل کاشی
	که سایه را نتوانم کشید از پی خویش	خواجه درویش

### ضرب المثل:

**تمثیل** هر گاه برای تأیید یا روشن شدن مطلبی (معمولاً پیچیده) آن را به موضوعی ساده تر تشبیه کنیم یا برای اثبات موضوعی نمونه‌ای بیاوریم آرایه تمثیل را به کار گرفته‌ایم.

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

## جناس:

«جناس» یا «همجنس سازی» نزدیکی هرچه بیشتر واژه‌ها از نظر لفظی است. (شباهت دو یا چند واژه در تلفظ و نوشتار با معنی متفاوت) آرایه جناس به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود: جناس تام و جناس ناقص.

## جناس تام:

در جناس تام، تمام صامت‌ها و مصوت‌های دو کلمه یکسان هستند، اما معنی آنها با یکدیگر متفاوت است. به عبارتی دیگر، واژگانی که دو بار در یک بیت یا عبارت به کار می‌روند و هر بار معنایی متفاوت از آنها برداشت می‌شود، متجانس‌اند.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان

(رَوان در مصراع نخست به معنی جاری و در مصراع دوم به معنی جان و روح است)

شکر لب جوانی نی‌آموختی

که دل‌ها بر آتش چو نی‌سوختی

**جناس غیر تام (ناقص):** آن است که دو واژه در یکی از موارد آوایی زیر با هم اختلافی جزئی داشته باشند و در یک بیت یا عبارت به کار روند. انواع آن جناس ناقص، جناس زاید، جناس مذیل، جناس مرکب، جناس مفروق، جناس مقرون، جناس متشابه، جناس مطرف، جناس خط، جناس لفظ و جناس مکرر که به مرور زمان به دلیل تقسیم بندی زیاد در حال کنار گذاشته شدن هستند.

سرشک گوشه‌گیران چو درِ یابند، دُرِ یابند رُخ مهر از سحرخیزان نگردانند اگر دانند

## تلمیح:

هر گاه با شنیدن بیت یا عبارتی به یاد داستان و افسانه، رویدادی تاریخی و مذهبی یا آیه و حدیثی بیفتیم، بدون آنکه آن موضوع مستقیماً تعریف شده باشد - آن بیت یا عبارت دارای آرایه تلمیح است.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

(اشاره به داستان حضرت آدم و رانده شدن او به خاطر خوردن گندم)

ناشناسی که به تاریکی شب می برد شام یتیمان عرب

عشق بازی که هم آغوش خطر خفت در خوابگاه پیغمبر

مادر ای آفتاب هستی بخش زیر پایت بهشت جاوید است

پسر نوح با بدان بنشست  
 سگ اصحاب کهف روزی چند  
 خاندان نبوتش گم شد  
 پی نیکان گرفت و مردم شد  
 شد ملازم در پی آن بردبار  
 چون سگ اصحاب کهف آن خرس زار

### تضمین:

هر گاه شاعر یا نویسنده ، بخشی از نوشته فرد دیگری را در میان اثر خود جای دهد، آن شعر یا نوشته را تضمین نموده است. این دو بیت بخشی از بوستان سعدی است و سعدی بیتی معروف از فردوسی را در میان شعر خود عیناً نقل کرده است.

چنین گفت فردوسی پاکزاد - که رحمت بر آن تربت پاک باد -

«میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

« همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را »

توضیح : بیت دوم این شعر را شهریار از حافظ تضمین کرده است .

### واج آرای (نغمه حروف):

به تکرار یک واج صامت یا مصوت در یک بیت یا عبارت گفته می شود به گونه ای که طنین آن در گوش بر جای بماند و باعث پیدایش موسیقی آوایی در آن بخش از سخن شود. مثال:

رشته تسبیح اگر بگسست، معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

مثال دو:

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست

آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم (حافظ)

مثال سه:

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی

که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم (حافظ)

مثال چهار:

قصور عقل کجا و قیاس قامت عشق تو هر قبا که بدوزی به قد ادراک است  
سحر به باغ درآ کز زبان بلبل مست بگویمت که گریبان گل چرا چاک است (سایه)

**ایهام:**

ایهام یا توریه آوردن واژه‌ای است با حداقل دو معنی که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد. مقصود شاعر گاه معنی دور و گاه هر دو معنی است. در ایهام، واژه یا عبارت به گونه‌ای است که ذهن بر سر دوراهی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند در یک لحظه یکی از دو معنی را انتخاب کند. گرچه دریافتن اینکه کدام معنی اصلی است و کدام فرعی، بسته به رابطه کل کلمات مصرع یا بیت با کلمه مورد ایهام است. این انتخاب، کاری آسان نیست و این حالت روانی عموماً باعث التذاذ ادبی می‌شود. زمانی خواننده می‌تواند آرایه ایهام را دریابد که از معانی مختلف واژه‌ها و عبارات آگاه باشد.

ایهام از مهم‌ترین آرایه‌های به کار رفته در شعر **حافظ** است. نمونه‌ها

خانه زندان است و زندانی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست

ببین که در طلبت حال مردمان چون است ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است

مردمان: مردم - مردمک های چشم

چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی

در بیت بالا منظور سعدی از «زال» نه پدر رستم بلکه «پیرزن سفیدموی» است اما با «رستم» ایهام تناسب دارد.

دلنتگ مانده‌ایم بگو راه باغ کو / خاموش مانده‌ایم خدا را چراغ کو

تفاوت کنایه و ایهام: در ایهام هم معنی دور در نظر است و هم معنی نزدیک اما در کنایه فقط معنی دور در نظر است.

\* فراموش نکنیم که در ایهام، هر دو معنی پذیرفتنی است

**مخفف:**

منظور، کوتاه شده ی واژه هاست که شاعر برای زیبایی کلام به کار می برد. روبه‌ی مه و ....

نماد: یعنی هریک از پدیده های طبیعت را نشانه و مظهر چیزی بدانیم مانند: ابر نماد خفقان روباه تزویر و ریا گل نماد لطافت

### عناصر داستان

برای نوشتن داستان باید عناصر آن را مشخص نمود تا بتوان داستان قابل قبولی پدید آورد. این عناصر عبارتند از:

۱- انگیزه:

در ادبیات، علت‌های روانشناختی را که برای اعمال شخصیت یا شخصیت‌های داستان، نمایشنامه و فیلم‌نامه داده می‌شود، انگیزه می‌گویند.

## ۲- پیرنگ یا هسته ی اصلی :

پیرنگ، نقشه، طرح یا الگوی حوادث در داستان و چون و چرایی حوادث را در داستان نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، پیرنگ حوادث را در داستان چنان تنظیم و ترکیب می‌کند که در نظر خواننده منطقی جلوه کند. از این نظر، پیرنگ فقط ترتیب و توالی حوادث نیست، بلکه مجموعه سازمان‌یافته حوادث یا وقایع است؛ در حقیقت پیرنگ نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی در هر اثر ادبی که نشان می‌دهد هر حادثه به چه دلیل اتفاق افتاده و بعد از آن نیز چه حادثی و به چه دلیل اتفاق

می‌افتد. بدین معنا، پیرنگ، وابستگی موجود میان حوادث داستان را به‌طور عقلانی تنظیم می‌کند و ضابطه‌ای است که نویسنده بر اساس آن وقایع را نظم می‌دهد.

## ۳- توصیف :

توصیف، نوعی از بیان است که با تأثیری که دنیا بر حواس ما می‌گذارد، مربوط می‌شود. توصیف کیفیت اشیاء، اشخاص، اوضاع و احوال و اعمال و رفتار را ارائه می‌دهد. هدف توصیف القای تصویر و تجسم موضوع است به همان‌گونه که در وهله اول به چشم ناظر می‌آید.

## ۴- روایت؛ راوی :

روایت، نقل وقایع است به صورتی که ارتباطی میان مجموعه آن‌ها برقرار باشد. راوی کسی است که داستان را نقل می‌کند چه به صورت کتبی، چه به صورت شفاهی. راوی ممکن است به ظاهر خود نویسنده باشد یا نقل‌کننده داستان، در این صورت، به آن «صدا» می‌گویند. زاویه دیدهایی که نویسندگان برای نقل داستان انتخاب می‌کنند، انواع روایت و راوی را به‌وجود می‌آورد.

## ۵- زاویه دید :

زاویه دید، نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به‌وسیله آن، مصالح و مواد داستان را به خواننده ارائه می‌کند و درواقع رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد. هر داستانی باید گوینده‌ای داشته باشد که موضوع را نقل می‌کند؛ این نقل موضوع ممکن است به شیوه اول شخص یا دوم شخص یا سوم شخص صورت بگیرد. پس زاویه ی دید داستان معلوم می‌کند که داستان از دید چه کسی بازگو شده است.

## ۶- صحنه :

زمینه جسمانی (فیزیکی) و فضایی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، صحنه می‌گویند. این صحنه ممکن است در هر داستان متفاوت باشد و عملکرد جداگانه‌ای داشته باشد. هر نویسنده‌ای صحنه را برای منظور خاصی به کار می‌گیرد.



## ۷- موضوع :

موضوع، شامل مجموعه پدیده‌ها و حادثه‌هایی است که داستان را می‌آفریند و درونمایه داستان را تصویر می‌کند. موضوعات می‌توانند در باره ی فقر - جنگ - عشق - ترس - تنهایی - مرگ و یا ..... باشند.

## ۸- گفت‌وگو Dialogue:

صحبتی را که در میان شخصیت‌ها در هر کار ادبی صورت می‌گیرد، «گفت‌وگو» می‌نامند. در واقع گفت و گو به معنای مکالمه و صحبت کردن باهم و مبادله ی افکار و عقاید است و در شعر و داستان کاربرد دارد.

## ۹- شخصیت پردازی:

اشخاص ساخته‌شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایش و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. مخلوق ذهن نویسنده ممکن است همیشه انسان نباشد و حیوان و شیء یا چیزی دیگر را نیز شامل شود. شخصیت، در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افرادی واقعی جلوه می‌کند، شخصیت‌پردازی می‌خوانند. نویسنده برای آنکه شخصیت‌های زنده و قابل قبولی عرضه کند باید سه عامل مهم را در نظر بگیرد :

الف) شخصیت‌ها باید در رفتار و اخلاق ثابت نظر باشند ب) شخصیت‌ها برای آنچه که انجام می‌دهند باید انگیزه ی معقولی داشته باشند به خصوص وقتی تغییر رفتاری در کردار آنها پدید می‌آید ج) شخصیت‌ها باید پذیرفتنی و واقعی جلوه کنند. و ترکیبی از خوبی و بدی را به نمایش بگذارند.

## ۱۰- قهرمان (زن یا مرد):

قهرمان، شخصیت اصلی (زن یا مرد) در اثر داستان است که مرکز توجه خواننده یا بیننده قرار می‌گیرد. قهرمانان با صفات برجسته و والای اخلاقی و معنوی و با خصوصیت‌های تحسین‌برانگیز جسمی مشخص می‌شوند و در صورتی که شخصیت اصلی اثری چنین خصوصیتی را نداشته باشد، از او به عنوان ضد قهرمان یاد می‌شود.

## پیدا کردن کتاب در کتابخانه

برای پیدا کردن کتاب در کتابخانه می‌توان از سه طریق اقدام کرد:

۱- فهرست عناوین      ۲- فهرست پدید آوردندگان      ۳- فهرست موضوعی

## علامتهای نگارشی در زبان فارسی

ردیف	نشانه	نام	موارد کاربرد
۱	.	نقطه	<p>۱- در پایان همهی جمله‌ها به جز جمله‌های پرسشی و تعجبی: هوا ابری است. شاید درک این مسئله دشوار باشد. او هیچ گاه به آن شهر باز نگشت.</p> <p>۲- پس از حرف یا حروفی که به صورت نشانه‌ی اختصار به کار رفته باشد: شیخ ما (ره) به نیشابور مجلس می‌گفت.</p>
۲	،	ویرگول	<p>۱- میان جمله‌های مستقل که در مجموع جمله‌ی کامل می‌سازند: او با تلاش زیاد، به مقصود رسید.</p> <p>۲- پس از منادا: خدایا، مرا عفو کن.</p> <p>۳- هر جا واژه یا عبارتی به عنوان بدل در ضمن جمله یا عبارتی دیگر آورده شود: اخوان ثالث، شاعر معاصر، سراینده‌ی شعر معروف «خوان هشتم» است.</p> <p>۴- بین واژه‌های همپایه به جای «و» می‌آید: فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ از بزرگان شعر فارسی هستند.</p> <p>۵- بین دو واژه که ممکن است خواننده آنها را با کسره‌ی اضافه بخواند: مادر، حسن را به سوی خود خواند.</p> <p>۶- به جای مکث کوتاه در جمله: اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی‌قدر بودی.</p>
۳	:	دو نقطه	<p>۱- قبل از نقل قول: صاحب‌نظران آموزشی می‌گویند: «شرط درست نوشتن، درست فهمیدن است».</p> <p>۲- هنگام برشمردن اجزای یک چیز: اساس نگارش خوب، دانستن و رعایت چند نکته است: چشم باز، گوش شنوا، دقت و... ۳- مقابل واژه‌هایی که می‌خواهیم آنها را معنی کنیم: حلیت: پیرایه</p>
۴	؟	علامت سوال	<p>۱- در پایان جمله‌های پرسشی: آیا تاکنون فکر کرده‌اید که هزاران ماده‌ی نگارشی پیش روی شماست؟</p> <p>۲- برای نشان دادن مفهوم تردید: وفات حافظ در سال ۷۲۱ (?) اتفاق افتاد.</p> <p>۳- برای نشان دادن مفهوم استهزا: او نابغه (?) است.</p>
۵	!	علامت تعجب	<p>۱- در پایان جمله‌های تعجبی، تأکیدی، عاطفی: عجب روزگاری است!</p> <p>۲- پس از اصوات: هان! ای دل عبرت بین.</p>

۶	« »	گیومه	<p>۱- سخنی که به طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود: به قول سعدی: «بنیاد ظلم در جهان اندک بود، هر کس چیزی بدان مزید کرد، تا بدین غایت رسید.»</p> <p>۲. اسامی و عناوین و اصطلاحات علمی یا فنی (فقط بار اول) «فضاسازی» در آغاز، میانه یا پایان نوشته نقش مهمی ایفا می‌کند.</p>
۷	؛	نقطه ویرگول	<p>۱- برای جدا کردن جمله‌هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند ولی در یک عبارت طولانی، با یکدیگر بستگی معنایی دارند: برای نگارش گزارش خوب باید فکر کرد؛ منابع را جمع‌آوری کرد؛ فهرست‌ها را تنظیم کرد و...</p> <p>۲- در بیان توضیح و مثال پیش از واژه‌های مثلاً، فرضاً؛ یعنی و... صور خیال؛ یعنی کاربرد عناصر و آرایه‌های خیال‌انگیز مثل استعاره، تشبیه و...</p>
۸	-	خط فاصله	<p>۱- برای جدا کردن جمله‌ی معترضه: حافظ شیرازی - که او را لسان‌الغیب نامیده‌اند - قرآن را با چهارده روایت در حفظ داشت.</p> <p>۲- هنگامی که دو واژه بر روی هم دو جنبه‌ی مختلف از یک منظور را نشان دهند: مباحث هنری-ادبی، نزدیکی و قرابت خاصی دارند.</p> <p>۳- به معنی «تا» و «به» برای بیان فاصله‌های زمانی و مکانی: قطار تهران-مشهد، وارد ایستگاه شد.</p> <p>حتی گروه‌های سنی ۷-۱۳ سال هم می‌توانند از گلستان به خوبی استفاده کنند.</p> <p>۴- در مکالمه بین اشخاص داستان‌ها یا نمایشنامه‌ها یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای جمله و از سر سطر به جای نام گوینده: در قبال امیر تعظیم کن. -ساکت شو!</p>
۹	...	سه نقطه	<p>۱- برای نشان دادن واژه‌های محذوف یا ادامه‌دار: گزارش انواعی دارد: ورزشی، سیاسی، خبری، هنری، فرهنگی، ...</p> <p>۲- سخن ناتمام: شما... شما... زبانم لال...</p> <p>۳- برای نشان دادن کشش در گفتار: سقف هر... ی ریخت. آها... ی حسین کجایی؟</p> <p>۴- افتادگی واژه یا واژه‌ها از یک نسخه‌ی خطی یا کتیبه.</p>
۱۰	[ ]	قلاب	<p>۱- مطالبی که جزو اصل کلام نباشند: معلم به کلاس وارد شد [ابراز احساسات دانش‌آموزان] و بر جایش نشست.</p> <p>۲- در تصحیح متون قدیمی واژه‌های الحاقی با توضیحات احتمالی در قلاب گذاشته می‌شوند: گفت: من مردی طرّارم، [تو] این زر به من امانت دادی.</p> <p>۳- دستور اجرایی در نمایش‌نامه‌ها: حسن [با قیافه‌ی جدی]: آیا اکنون حضری به این سفر بیایی؟</p>
59			

۱۱	( )	کمانک	<p>۱- معنی و معادل یک واژه:  زبان معیار (استاندارد) زبان ملی ما است.</p> <p>۲- توضیح بیشتر:  آثار سعید نفیسی سه گروه است: یکی تصحیح (قابوسنامه، غزلیات عطار، سیرالعباد...) دوم تحقیقات ادبی (شرح آثار رودکی، نظامی، خواجه...) سوم ترجمه‌ها (نمونه آثار پوشکین، ایلیاد و...)</p> <p>۳- ذکر تاریخ، شهرت، تخلص، نام سابق و...  شهر همدان (هگمتانه) در طول تاریخ بارها پایتخت بوده است.</p>
۱۲	/	ممیز	<p>۱- برای جدا کردن مصراع‌های یک شعر:  خانه‌ی دوست کجاست/ در فلق بود که پرسید سوار/ آسمان مکتی کرد/  نکته: برای نوشتن تاریخ به صورت ۱۲ بهمن ۹۴ عمل کنید و نه به صورت ۹۴/۱۱/۱۲</p>
۱۳	=	تساوی	<p>برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:  توانا بود هر که دانا بود = هر که دانا است، تواناست.</p>